

عوامل همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران با تأکید بر روابط دیپلماتیک و کنسولی (۱۳۵۷-۱۴۰۴)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چکیده

در این پژوهش عوامل همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران با تأکید بر روابط دیپلماتیک و کنسولی، به عنوان یکی از موضوعات بحث برانگیز روابط بین الملل، در سطح منطقه جنوب غرب آسیا، مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته است. این پژوهش، یک پژوهش توصیفی - تحلیلی بوده و گردآوری اطلاعات به شیوه کتابخانه‌ای اسنادی انجام شده است. همچنین در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش (چیستی عوامل همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران؟)، از چارچوب نظری مکتب انگلیسی استفاده شده است. بر اساس یافته‌های پژوهش، متغیرهایی نظیر حوزه تمدنی مشترک، منافع اقتصادی مشترک، تهدیدات مشترک، همجواری جغرافیایی و حضور گسترده مهاجرین و پناهندگان افغانستانی در ایران؛ عوامل اصلی همگرایی افغانستان و ایران و متغیرهایی نظیر غالب شدن رویکرد واقع گرایی بر روابط دو کشور، منافع متضاد ایران و قدرت‌های غربی در افغانستان و هیدروپولتیک هیرمند؛ اصلی‌ترین عوامل واگرایی این دو کشور محسوب شده اند. روابط دیپلماتیک و کنسولی نیز اگرچه به عنوان یکی از اجزای ساختار حاکمیتی هر دو کشور در عرصه سیاست خارجی متأثر از عوامل و موانع فوق است؛ اما بر اساس فرضیه پژوهش، توان تأثیرگذاری بر روندهای موجود را نیز داراست. روابط دیپلماتیک و کنسولی، به عنوان یکی از ابزارهای سیاست خارجی، از راه تنظیم سند جامع همکاری‌های مشترک که زمینه یکپارچگی سیاست‌های هر دو کشور را در قبال یکدیگر فراهم می‌سازد و می‌تواند در جهت تقویت عوامل همگرایی و حذف عوامل واگرایی در روابط این دو کشور تأثیرگذار و مورد استفاده قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، ایران، همگرایی، واگرایی، روابط دیپلماتیک و کنسولی، واقع گرایی، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی

Abstract

In this research, the convergence and divergence factors in Afghanistan-Iran relations with an emphasis on diplomatic and consular relations, as one of the controversial issues in international relations, have been studied and examined in the Southwest Asian region. This research is a descriptive-analytical research and the data collection has been carried out using a documentary library method. Also, in response to the main question of this research (What are the convergence and divergence factors in Afghanistan-Iran relations?), the theoretical framework of the English school has been used. Based on the research findings, variables such as common civilizational area, common economic interests, common threats, geographical proximity and the extensive presence of Afghan immigrants and refugees in Iran are the main factors of convergence between Afghanistan and Iran, and variables such as the dominance of realism in the relations between the two countries, the conflicting interests of Iran and Western powers in Afghanistan and the hydropolitics of Helmand are the main factors of divergence between the two countries. Diplomatic and consular relations, although one of the components of the governance structure of both countries in the field of foreign policy is affected by the above factors and obstacles, but according to the research hypothesis, it also has the ability to influence existing trends. Diplomatic and consular relations, as one of the tools of foreign policy, can be effective and used by preparing a comprehensive document of joint cooperation that provides the basis for the integration of the policies of both countries towards each other and can strengthen the factors of convergence and eliminate the factors of divergence in the relations between the two countries.

Keywords: Afghanistan, Iran, convergence, divergence, diplomatic and consular relations, realism, liberalism, English school.

Dawat Academic Journal

sixth Year, Issue 2
(Fall & Winter 2025)

Volume
13

Received: 2026/02/11
Accepted: 2026/03/16

www.dawat.edu.af
Journal@dawat.edu.af

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ عَلَى آلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ، أَمَّا بَعْدُ: دو کشور افغانستان و ایران، در مقایسه با دیگر دولت - ملت‌ها در سطح منطقه و جهان، بیشترین علقه‌ها و مشترکات را دارا هستند. این دو ملت دارای سلسله‌ای از پیوندهای دیرینه فرهنگی، تاریخی، زبانی، دینی و همجواری جغرافیایی می‌باشند. قهرمانان، علما، عرفا و شعرای هر دو ملت از قرن‌های متمادی مشترک‌اند. سرگذشت و آثار اندیشمندانی همچون اقبال، مولوی، سنایی، جمال‌الدین، ابن‌سینا، فردوسی و خواجه عبدالله انصاری، بخشی از تاریخ هر دو ملت را دربر می‌گیرد که بر زندگی فکری و احساسی مردم هر دو کشور تأثیری عمیق نهاده است. هر دو ملت در طول تاریخ، تحولات مشترکی را پشت سر گذاشته‌اند که امروزه به هویت مشترک و خاطره‌های جمعی تبدیل شده است. همچنین، آنان دارای منافع بلندمدت سیاسی - اقتصادی و تهدیدات مشترک هستند و از مزیت همجواری و حضور گسترده‌های مهاجران افغانستانی در ایران، بهره‌مند می‌باشند. بنا بر ضرورت‌های امنیتی، هر دو کشور نیازمند دوستی، همکاری‌های گسترده و حتی همگرایی هستند. با این حال، تاریخ معاصر نشان می‌دهد که کمترین استفاده از ظرفیت‌های همگرایانه یاد شده، به‌ویژه در چهار دهه اخیر، صورت نگرفته است. از این رو، شناخت موانع گسترش روابط افغانستان و ایران ضروری است. همچنین باید متغیرهای تأثیرگذار بر واگرایی این دو ملت - که از عمق تاریخ و هویت مشترک برخاسته‌اند - در کنار عوامل همگرایی، بررسی شود. مسئله اصلی این پژوهش، شناسایی و تحلیل نیروهای پیش‌برنده و بازدارنده در روابط دو کشور و همچنین سنجش و واکاوی ظرفیت کارگزاری دیپلماتیک و کنسولی در مدیریت چالش‌ها و بهره‌گیری از فرصت‌های همگرایانه (نظم کانتی) است. پرسش اساسی این است که

عوامل اصلی همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران کدام‌اند و روابط دیپلماتیک و کنسولی به‌عنوان یکی از فاکتورهای حاکمیت، چه نقشی در تقویت یا تضعیف این عوامل ایفا می‌کند؟ فرض بر این است که با وجود غلبه برخی رویکردهای واقع‌گرایانه (نظم‌هابزی) در سطح ساختاری، روابط دیپلماتیک و کنسولی از قابلیت تأثیرگذاری بر روندهای موجود و تنظیم چارچوب جامع برای همگرایی بیشتر برخوردار است. این تأثیرگذاری، چنانکه در ادامه خواهد آمد، از راه تنظیم سند جامع همکاری‌های مشترک میان افغانستان و ایران - که زمینه یکپارچگی سیاست‌های هر دو کشور را در قبال یکدیگر فراهم می‌سازد - میسر خواهد شد. از این رو، فهم چستی این عوامل و چگونگی تأثیرپذیری آن‌ها از سازوکارهای دیپلماتیک، ضرورتی علمی و عینی برای تحلیل آینده مناسبات دو کشور همسایه به شمار می‌آید. روش پژوهش در این تحقیق، توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها به روش اسنادی گردآوری شده‌اند.

چارچوب نظری پژوهش

رشته مطالعاتی روابط بین‌الملل که تبیین و تحلیل روابط افغانستان و ایران در ذیل آن می‌گنجد، از زمان تأسیس تاکنون، در اثر تغییرات و تحولات عملی و عینی، دستخوش تغییرات و تحولات شگرف و سترگی شده است. به طوری که رهیافت‌های نظری و نظریه‌های مختلفی برای تبیین و تحلیل روابط و نتایج بین‌المللی ساخته و پرداخته شده است. هر یک از این نظریه‌ها مبانی و اصول مختلفی را تعیین و تبیین می‌کنند که تعاملات و مناسبات بازیگران بین‌المللی را که در رأس آن دولت-ملت‌ها قرار دارند، سازمان و سامان می‌دهند. این نظریه‌ها علی‌رغم تنوع و تکثرشان، بر طبق یک تقسیم‌بندی کلی، در قالب چهار نظریه کلاسیک (واقع‌گرایی، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی یا جامعه

بین‌المللی و اقتصاد سیاسی بین‌المللی) تجلی یافته‌اند. (جکسون و سورنسون، ۱۳۹۴: ۷۳) علاوه بر این نظریات، رهیافت‌ها و نظریه‌های دیگری نیز در دوره معاصر، در حوزه روابط بین‌الملل با موضوعات روش‌شناسی (چگونه باید رهیافت روابط بین‌الملل را مطالعه کرد؟) و جوهری (در مطالعه روابط بین‌الملل به کدام موضوعات بایستی بیشترین توجه را کرد؟) از قبیل رفتارگرایی، ساختارگرایی، سازه‌نگاری، اثباتگرایی، پسااثباتگرایی و... مطرح شده‌اند که اولاً هیچ‌یک نتوانسته‌اند در نقش هژمون بلامنازع و یا حداقل در زمره نظریات مستقر قرار بگیرند و ثانیاً بیشتر در مخالفت با سنت‌های کلاسیک مستقر و در نقشی انتقادی ظهور یافته‌اند. این نظریات همچنین به دلیل عدم انطباق با معیارهای سنجش یک نظریه علمی که عبارتند از: انسجام، بیان روشن، بیطرفی، جامعیت و عمق، توان رقابت با نظریات کلاسیک را دارا نمی‌باشند. در این میان نظریه سازه‌نگاری که از دو دهه پیش تاکنون به بحث برانگیزترین نظریه روابط بین‌الملل تبدیل شده است، نیز به دلیل تأکید بیش از حد بر روی ایده‌ها، باورها و ذهنیت بازیگران بین‌المللی در شکل‌گیری روابط و مناسبات بین‌المللی و کم‌رنگ شمردن عناصر مادی و ساختاری نیز از نظر نگارنده توانایی ارائه تحلیلی جامع و مانع از روابط بین‌الملل را ندارد. چرا که اولاً پی بردن به ضمیر بازیگران بین‌المللی که معیاری انتزاعی و نه عینی است کاری دشوار و بعضاً ناممکن است که تحلیل روابط بین‌الملل بر مآخذ آن را ناممکن می‌سازد و ثانیاً قائل شدن به روابط علی و معلولی میان این پیشفرض‌ها و اقدامات و جهت‌گیری‌های صورت گرفته در عرصه بین‌الملل امری خطا و نادرست است. این نظریه همچنین به دلیل عدم بیان روشن، بی‌طرفی و تأکید صرف بر روی یک عامل (ایده‌ها، باورها و ذهنیت‌ها) که نشان از عدم جامعیت آن دارد؛ با معیارهای سنجش یک نظریه علمی انطباق و همخوانی ندارد. در نتیجه آنچه در تحلیل روابط بین‌الملل از مجرای

نظریات موجود می‌تواند یاری‌گر محقق این حوزه باشد، از نظر نگارنده اتکاء به نظریات کلاسیک و سنت‌های مستقر در حوزه روابط بین‌الملل است. بدین منظور، نگارنده در این پژوهش، از چارچوب نظری مکتب انگلیسی یا جامعه بین‌المللی به منظور تحلیل روابط افغانستان و ایران و بررسی عوامل همگرایی و واگرایی آن‌ها استفاده کرده است. در اینجا، پیش از ورود به بحث، ضرورت تبیین ترجیح این نظریه و گزینش آن نسبت به سایر نظریات احساس می‌گردد.

مکتب انگلیسی که نظریه جامعه بین‌المللی نیز نامیده می‌شود، ترکیبی از دو نظریه کلاسیک و تأثیرگذار در حوزه روابط بین‌الملل یعنی نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم است که تمامی عناصر این دو نظریه را در خود جای داده است. (همان، ۱۰۳) این نظریه که در راستای رفع چالش‌ها و انتقادات وارد بر این دو نظریه مطرح گردیده است؛ به دنبال رهیافتی انسانی است که بتواند با تلفیق این دو نظریه، ضمن حل معماهایی که در عرصه سیاست خارجی و در سطح روابط بین‌الملل وجود دارند؛ دیدگاه تازه‌ای را به بحث بگذارد. سرشت تلفیقی این نظریه مشابه سایر نظریات تلفیقی اقتضاء دارد که پیش از شناخت و تبیین آن، به بررسی اجزاء سازنده آن پرداخته شود؛ تا با درک چگونگی ترکیب اجزاء آن به شناختی همه جانبه از آن دست یابیم. لذا پیش از تبیین و تشریح این نظریه، کلیتی از مفهوم دو نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم ارائه می‌گردد.

۲.۱. نظریه واقع‌گرایی

نظریه واقع‌گرایی (نظم هابزی) بر اساس سه فرض اساسی درباره چگونگی امور جهان استوار شده است. این سه فرض عبارتند از: ۱. گروه‌گرایی؛ ۲. خودمحوری و ۳. قدرت محوری. (اسمیت و دیگران، ۱۳۹۵: ۶۷-۶۶) اگر کسی معتقد باشد که جهان به طور

کلی با این قواعد کار می‌کند، این امر بر طرز فکر وی درباره سیاست بین‌الملل پیامدهای مهمی خواهد گذاشت. بر این اساس، گروه‌های اصلی که افراد با آن‌ها مشخص می‌شوند، تأثیر زیادی در امور انسانی خواهند داشت. منافع جمعی گروه به هر شیوه‌ای که تعریف شود، محور سیاست آن گروه خواهد بود؛ ضرورتی که توسط منافع گروه تعریف می‌شود، بر هر گونه اخلاق جهان شمول شناخته شده غلبه خواهد کرد. بنابراین، احتمال آن نمی‌رود که انسان، سیاست قدرت را از طریق قدرت مترقی عقل به تعالی برساند. (همان، ۶۸) بر همین اساس در این نظریه، رفتار دولت‌ها، برخاسته از سرشت انسانی معیوب رهبران یا پیش‌دستی‌جویی ناخوشایندی است که نظام بین‌الملل اقتدارگریز، آن را تحمیل می‌کند. حرص خودخواهانه بشر برای قدرت یا نیاز به انباشته ساختن امکانات برای ایمن بودن در جهانی که بر «خودیاری» پایه دارد توالی ظاهراً پایان‌ناپذیر جنگ و فتوحات را توضیح می‌دهد. بر این اساس، بیشتر واقع‌گرایان نگرشی بدبینانه و محتاطانه به روابط بین‌الملل دارند. (گریفیتس، ۱۳۹۶: ۴۴)

علت چنین نگرشی، ریشه در رویکرد بدبینانه این نظریه نسبت به سرشت و ماهیت بشر دارد. رویکرد این نظریه نسبت به ماهیت بشر متأثر از اندیشه‌های توماس هابز رویکردی بدبینانه است و با توجه به همین بدبینی، مفروضاتی بدبینانه در مورد ماهیت و رفتار آن‌ها ارائه می‌کنند. از منظر قائلین به این نظریه، انسان‌ها ذاتاً خودخواه و شرور هستند یا به تعبیر هابز، گرگ یکدیگر هستند. بنابراین، مهم‌ترین ویژگی محیط زندگی آن‌ها، مبارزه دائمی برای حفظ استقلال در برابر دیگر انسان‌های خودخواه و شرور است. بدین ترتیب دولت‌ها هم کنشگرانی خودخواه و منفعت‌گرا در نظام بین‌المللی به شمار می‌روند که در مبارزه دائمی برای حفظ استقلال در مقابل دیگر دولت‌ها هستند.

خارجی کشورها است. چنانچه «هانس مورگنتا» یکی از پیشتاژان نظریه واقع‌گرایی، منافع ملی را معیاری همیشگی برای ارزیابی هر اقدام سیاسی اعم از سیاست خارجی معرفی می‌کند و معتقد است که سیاست خارجی را باید بر حسب منافع ملی تعریف و اجرا کرد. (سیف‌زاده، ۱۳۷۶ الف: ۵۷) از این منظر، منافع ملی بر حسب «قدرت» تعریف می‌شود. بدین ترتیب، هر آنچه که در میزان قدرت یک کشور تأثیر بگذارد؛ به اندازه میزان تأثیرگذاری‌اش، عنصری مهم در منافع ملی آن کشور خواهد بود. (خسروی، میر محمد، همان، ۷۳) بنابراین، از منظر این نظریه تضاد منافع، تنش و در نهایت جنگ، ویژگی طبیعی نظام بین‌المللی است که موازنه قدرت و دیپلماسی تنها راه محدود کردن آن به شمار می‌آیند. در این نظریه، از آنجا که دولت‌های واقع‌گرا، تنها به دنبال کسب منفعت بیشتری در مقایسه با سایر دولت‌ها هستند، همکاری محدودی در تعاملات بین‌المللی امکان‌پذیر است؛ چرا که انسان به طور ذاتی شرور و قدرت طلب است و این قدرت طلبی، در دولت‌ها انعکاس می‌یابد و بالطبع، صحنه روابط بین‌الملل به زور آزمایی دولت‌ها تبدیل می‌شود. از منظر این نظریه، تبیین مناسبات افغانستان و ایران، صرفاً بر مبنای کسب قدرت و منافع ملی می‌تواند استوار باشد و هر آنچه خارج از حیطه قدرت و منافع ملی این دو کشور باشد؛ نمی‌تواند محور روابط و عامل گسترش ارتباطات تلقی گردد.

در مجموع، نظریه واقع‌گرایی به ویژه شاخه تهاجمی آن، بر «نظم هابزی» و رقابت محض تأکید دارد و بر این باور است که قوانین بین‌المللی یا وجود ندارند و یا برای فریب مؤقتی توسط بازیگران به کار می‌روند و در محیط انارشیک نظام بین‌الملل، دولت‌ها همدیگر را دشمن تلقی کرده و به دنبال بقا، اصل خود یاری، حداکثر قدرت، امنیت، حذف و یا تضعیف همدیگر می‌باشند. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۶۷-۷۲)

۲.۲. نظریه لیبرالیسم

نظریه لیبرالیسم (نظم کانتی)، برخلاف نظریه واقع‌گرایی، ماهیت روابط خارجی را بر محور اخلاق استوار می‌داند. (خزائی، ۱۳۹۳: ۱۰۶) از منظر قائلین به این نظریه، روابط بین‌الملل بر پایه تعریف و تلقی خاصی از سیاست استوار است. سیاست هنر ممکنات به معنای انجام هر چیز امکان‌پذیر نیست؛ بلکه سیاست، هنر حکومت خوب و حکمرانی شایسته است؛ به گونه‌ای که یک دولتمرد و سیاستمدار آنچه را که ممکن است انجام نمی‌دهد؛ بلکه آنچه را که خوب و شایسته یا عادلانه، مطابق با قانون، مشروع و مبتنی بر اصول اخلاقی جهان‌شمول، منطقی و عاقلانه است، انجام می‌دهد. سیاست غایت‌مند و مبتنی بر فضیلت است که باید زندگی خوب و سعادت را برای انسان تأمین کند. این ادراک و برداشت از سیاست در تعارض با سیاست قدرت و منافع ملی صرف که در واقع‌گرایی بر آن تأکید و تمرکز می‌شود، قرار می‌گیرد. سیاست بین‌الملل نیز مانند انواع دیگر سیاست باید صلح و امنیت جهانی و بشری را تأمین و تضمین کند؛ چرا که در روابط بین‌الملل صلح و همکاری، اصالت و اولویت دارد و منازعه و جنگ یک عارضه و استثناء است. از این رو، صلح و امنیت از راه منفعت‌طلبی و قدرت‌طلبی لجام گسیخته، و نظام موازنه قوا تأمین و تضمین نمی‌شود؛ بلکه از طریق قانون و نهادهای مبتنی بر اخلاق‌مداری، قانون‌مندی قدرت و قانون‌گرایی در چهارچوب همکاری و هماهنگی کشورها در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی حاصل می‌شود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۵: ۲۲۷) از منظر این نظریه، صرف‌نظر از وجود منافع مشترک و وجوه افزایش دهنده قدرت در مناسبات و روابط بین‌المللی، اخلاقیات و اصول انسانی و همچنین تعاون و مساعدت با دیگر ملت‌ها، محور و اساس روابط و عامل گسترش ارتباطات تلقی می‌گردد. از منظر این نظریه، تبیین مناسبات افغانستان و ایران صرفاً بر مبنای حسن همجواری،

تاریخ، زبان، فرهنگ و تمدن مشترک و همچنین اصول انسانی و موازین بین‌المللی استوار خواهد بود و متغیرهایی نظیر کسب قدرت و منافع ملی، صرفاً در چارچوب حفظ این ارزش‌ها قابل حصول و موجّه می‌باشند.

به طور کلی نظریه لیبرالیسم، به ویژه شاخه آرمان‌گرایانه آن، بر نظم‌کانتی و همکاری محض تأکید دارد و معتقد است که دولت‌ها، دوستان و شرکای اخلاق‌همدیگراند. آن‌ها، نه تنها از جنگ اجتناب می‌کنند؛ بلکه برای منافع جمعی، حقوق بین‌الملل و حقوق بشر همکاری می‌کنند. (روشن، ۱۳۹۶: ۱۵۱-۱۶۰)

۲.۳. مکتب انگلیسی یا جامعه بین‌المللی

مکتب انگلیسی یا جامعه بین‌المللی (نظم لاکي) با رد دیدگاه صرفاً بدبینانه واقع‌گرایان و خوشبینانه لیبرال‌ها و با اتخاذ رویکرد درون‌پارادایمی، رهیافتی مجزا و متمایز را در مورد روابط بین‌الملل ارائه می‌دهد. این نظریه می‌کوشد از انتخاب کامل بین دو بحث (خودخواهی و منازعه دائمی دولت‌ها و نیز صدق نیت و همکاری انسان‌ها) که هر یک با ساده کردن مسئله به دنبال فروکاست پیچیدگی پدیده و فرموله کردن سر راست آن هستند، اجتناب کند و به تحلیلی جامع و مانع از روابط بین‌الملل دست یابد. (جسکون، سورنسون، ۱۳۹۴: ۲۱۸) از منظر این نظریه، دو نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم اگرچه کاملاً با یکدیگر در تضاد هستند؛ اما در این نقیصه که هر دو بخشی از واقعیت را نادیده می‌گیرند، مشترکند. واقعیت آن است که روابط دولت‌ها بر مأخذ و مبنای هر دو نظریه استوار می‌باشد. از این رو، نظریه پردازان مکتب انگلیسی، ضمن مهم شمردن قدرت و منافع ملی در امور بین‌المللی دیدگاه باریک‌بینانه واقع‌گرایان نسبت به این‌که جهان سیاست ماهیتی هابزی را نمی‌پذیرند و همچنین این دیدگاه واقع‌گرایان را که هیچ هنجار

بین‌المللی مورد پذیرش همگان وجود ندارد را انکار می‌کنند؛ چرا که در این صورت جامعه بین‌المللی همواره در حالت جنگ قرار دارد؛ در حالی که عملاً چنین نیست. از طرف دیگر، اگر ما دیدگاه لیبرال‌ها را به طور کامل بپذیریم، در آن صورت می‌بایستی فرض کنیم که تمام روابط دولت‌ها مبتنی بر ارزش‌ها، اخلاق و حقوق است که این چنین دیدی نیز گمراه‌کننده است. البته این واقعیت که بیشتر دولت‌ها بایستی قوانین و هنجارهای مشترک را در بیشتر مواقع رعایت کنند، قابل انکار نیست؛ اما نمی‌تواند به تنهایی همکاری‌های بین‌المللی را تضمین کند و هنوز هم قدرت و موازنه قوا نقش بسیار مهمی در جامعه بین‌المللی آنارشیستی دارند. در نتیجه قائلین به این نظریه معتقدند که روابط بین‌الملل ترکیبی از قدرت و منافع ملی و اخلاق و حقوق است که هر دو جزء مهمی از روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. این نظریه با تلفیق دو نظریه واقع‌گرایی و لیبرالیسم، نگاهی جامع و مانع و فارق از افراط و تفریط را در تحلیل روابط و مناسبات میان دولت‌ها، پیش‌روی ما می‌گستراند که در این پژوهش سعی شده است با استفاده از این نظریه به تحلیل و بررسی مناسبات افغانستان و ایران پرداخته شود. از منظر این نظریه، تبیین مناسبات افغانستان و ایران صرف‌نظر از قدرت و منافع ملی بر مبنای حسن هم‌جواری؛ تاریخ، زبان، فرهنگ و تمدن مشترک و همچنین اصول انسانی و موازین بین‌المللی استوار خواهد بود که از نظر نگارنده با اتخاذ موضعی میانه، از انتقادات مربوط به دو نظریه فوق‌مضنون و در عین حال مزیت‌های آن‌ها را با هم دارا می‌باشد.

روی هم‌رفته، نظریه مکتب انگلیسی، مبتنی بر «نظم لاکی» و رقابت به علاوه همکاری است. این نظریه معتقد است که دولت‌ها به عنوان رقبای مشروع، دارای حقوق و تعهدات مشخص می‌باشند. محیط آنارشیک نظام بین‌الملل، توسط قواعد بازی مشترک، محدود شده است. در نتیجه دولت‌ها، هم شریک و هم رقیب همدیگر هستند. هنجارها،

نهادهای بین المللی، قواعد دیپلماسی، حقوق بین الملل و موازنه قدرت، همکاری را ممکن و رقابت‌ها را مهار می‌کنند. (بوزان، ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۳۰)

۳. عوامل و محورهای همگرایی افغانستان و ایران

۳.۱. حوزه تمدنی مشترک

در یک تقسیم‌بندی کلی از نگاه تاریخی، افغانستان و ایران جزء حوزه تمدنی خراسان بزرگ قرار می‌گیرند. مجموعه مناطق، مردم، قومیت‌ها و کشورهای این منطقه، متعلق به یک تمدن بزرگتر در طول تاریخ بوده‌اند که همه این عناصر در ایجاد، شکل‌گیری، ثمربخشی و باروری آن به درجات مختلف سهیم بوده‌اند. حضور دو کشور افغانستان و ایران در بستر این حوزه تمدنی مشترک، امکانات بسیاری را در راستای همگرایی و گسترش ارتباطات فراهم می‌سازد که مهم‌ترین آن‌ها بدین شرح است:

۳.۱.۱. زبان: چنگیز پهلوان، اصلی‌ترین تئورسین نظریه حوزه تمدنی ایران باستان و خراسان بزرگ، به زبان فارسی، به عنوان زبان میانجی در افغانستان و ایران و نیز زبان اصلی و عامل محوری هویت‌بخش در دیگر کانون‌های حوزه تمدنی خراسان بزرگ می‌نگرد. به زعم وی، زبان فارسی نه تنها محور وحدت و عامل تقویت همکاری و همگرایی فارسی‌زبانان منطقه است؛ بلکه غیر فارسی‌زبانان را نیز در بر می‌گیرد. برای نمونه در مورد دو زبان فارسی و پشتو می‌نویسد: «...زبان پشتو بیشترین بخت را در کنار زبان خویشاوند خود؛ یعنی دری دارد، نه در کنار مجموعه‌های مخلوط و بیگانه با خود... ریشه این تمدن را بخشکانند.» (پهلوان، ۱۳۷۷: ۳۸۱) از همین‌رو، زبان فارسی نه تنها عاملی مؤثر و تأثیرگذار در راه پیوند فارسی‌زبانان منطقه است؛ بلکه عاملی تأثیرگذار در راه تحکیم همبستگی و گسترش ارتباطات با غیر فارسی‌زبانان منطقه نیز به شمار می‌رود؛

چرا که عمده زبان‌های موجود در این منطقه، با زبان فارسی خویشاوند و یا از یک ریشه مشترک هستند. علاوه بر این، زبان فارسی از دیر باز تاکنون به عنوان میراث مشترک نه تنها ملت‌های افغانستان و ایران، بلکه تاجیکستان و بخش‌هایی از پاکستان، ازبکستان، قفقاز، آسیای مرکزی و هند، بستری برای خلق آثاری ماندگار در حوزه ادبیات، تاریخ، نجوم، ریاضیات، پزشکی، دین و... بوده است که علماء، شعرا، اندیشمندان و بزرگان تاریخ این خطه کهن، از آن به عنوان مظلوفی برای انتقال فرهنگ، دانش، تاریخ و دین مشترک استفاده کرده‌اند. این آثار امروزه می‌تواند به عنوان یکی از دستمایه‌های مستحکم گسترش ارتباطات و همگرایی میان کشورهای فارسی زبان، مورد استفاده قرار گیرد. همچنین زبان، وسیله تفهیم و تفاهم بین افراد و در عین حال روابط علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان کشورها و ملت‌های مختلف، و یا به تعبیر مارتین هایدگر، خانه وجود آدمی است. (جهانبخش، ۱۳۹۲: ۳) از این رو، زبان مشترک، به عنوان عنصری در راستای تفهیم و تفاهم و روابط علمی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی میان کشورهای افغانستان و ایران، دارای ظرفیت و مزیت پایداری است که می‌تواند و می‌بایست در راستای افزایش مناسبات و گسترش ارتباطات این دو کشور، مورد بهره‌برداری و استفاده هر دو کشور قرار گیرد.

امروزه شاهد آن هستیم که کشورهای بسیاری بر محور زبان مشترک، وارد همکاری‌های چندجانبه بسیاری شده‌اند که از جمله آن‌ها می‌توان به اتحادیه کشورهای عربی (جامعه الدول العربیه)، اتحادیه اروپا، کشورهای اسپانیایی زبان (آمریکای لاتین) و اتحادیه کشورهای ترک زبان اشاره کرد که نشان از تأثیرگذاری زبان در افزایش همگرایی کشورها و تعاملات ملت‌ها دارد.

۳.۱.۲. دین: دو ملت افغانستان و ایران در طول تاریخ، چه پیش از اسلام و چه پس از آن، دارای اشتراکات عمیق دینی هستند. هر دو ملت تا پیش از اسلام دارای کیش‌های مشترکی بوده‌اند که بر اساس رب‌النوع‌های طبیعت و سپس کیش‌های مزدکی، زرتشتی و مانوی بوده است. پس از ظهور اسلام، هر دو ملت مسلمان شدند و در برهه‌هایی از تاریخ، اسلام اساسی‌ترین عامل پیوند دهنده آن دو به شمار می‌رفت. (صفی‌افضلی، ۱۳۷۰: ۶۶۱)

امروزه اسلام به عنوان عنصری که در شکل دادن به زندگی و تمدن مردم حوزه تمدنی ایران باستان و خراسان بزرگ، دارای نقش حیاتی و تأثیرگذار است، عامل اشتراک مهمی در میان مردمان آن محسوب می‌گردد. اگر ایران در طول چهار دهه اخیر، سمبل هویت انقلاب اسلامی بوده، افغانستان نیز به عنوان نمونه‌بارزی از مقاومت اسلامی؛ یعنی جهاد و نبرد علیه ابرقدرتی‌های بزرگ، سمبل مقاومت و جهاد اسلامی بوده است. علاوه بر این، اکثریت مردم افغانستان و ایران مسلمان هستند و دارای ارزش‌ها، اعتقادات و آرمان‌های مشترکی می‌باشند. در حال حاضر، تقریباً ۹۹ فیصد از جمعیت افغانستان (Afgan's website, 2020) و ۹۹/۵ فیصد از جمعیت ایران (فروتن، ۱۳۹۴: ۷۳ به نقل از: Jenkins, 2006: 12) را مسلمانان تشکیل می‌دهند؛ لذا با توجه به این‌که اسلام یکی از حوزه‌های بسیار تأثیرگذار در زندگی مردم افغانستان و ایران و همچنین سیاست‌های آن‌ها تلقی می‌گردد، می‌تواند به عنوان مبنا و محوری در راستای همکاری‌های مشترک و همگرایی این دو کشور مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرد.

امروزه شاهد آن هستیم که واتیکان، از مؤلفه دینی، به عنوان یکی از اهرم‌های تعدیل‌کننده و واسطه در روابط میان کشورهای مسیحی استفاده می‌کند. شکل‌گیری سازمان کنفرانس اسلامی معروف به سازمان همکاری اسلامی، اتحادیه دانشگاه‌های جهان اسلام و اتحادیه جهانی علمای مسلمان از نمونه‌های بارزی هستند که نشان‌دهنده ظرفیت دین

در شکل‌گیری ائتلاف‌ها و گسترش روابط میان کشورها است که افغانستان و ایران نیز از این قاعده مستثنی نمی‌باشند.

۳.۱.۳. فرهنگ: پیوندهای فرهنگی میان دو ملت افغانستان و ایران به طور طبیعی فرع بر پیوندهای تاریخی، مذهبی و زبانی این دو ملت شکل گرفته است؛ چرا که مذهب، زبان و تاریخ مشترک میان این دو ملت، عمده‌ترین دینامیسم روابط فرهنگی و اجتماعی و مبانی آن‌ها در طول تاریخ این دو کشور بوده است. پیوندهای فرهنگی میان افغانستان و ایران چنان عمیق و گسترده است که هنگام بررسی آن تصور می‌شود؛ فرهنگ یک ملت را مورد کاوش قرار داده‌ایم. این یگانگی در همه جای نظام اجتماعی و فرهنگی دو ملت قابل مشاهده است: از باورهای عامیانه گرفته تا ترانه‌های محلی، عادات فرهنگی، افسانه‌های تاریخی، بازی‌های محلی، ضرب‌المثل‌ها، چیستان‌ها، ادبیات، روابط اجتماعی و خانوادگی و... و اگر ندرتاً دوگانگی‌هایی در روابط فرهنگی و اجتماعی مشاهده می‌شود، ناشی از فرهنگ‌های وارداتی و حکام ظالم محلی است. (همان، ۶۶۲)

این در حالی است که اهمیت اشتراکات فرهنگی در افزایش تعاملات و مناسبات بین‌المللی تا بدان حد است که امروزه از فرهنگ به عنوان قدرت نرم در سیاست خارجی یاد می‌شود که تحت عنوان دیپلماسی فرهنگی از آن یاد می‌شود. دیپلماسی فرهنگی به تبادل ایده‌ها، اطلاعات، هنر و دیگر جنبه‌های فرهنگی میان ملت‌ها به منظور تقویت تفاهم متقابل اطلاق می‌شود. (صالحی امیری؛ محمدی، ۱۳۹۲: ۱۵) که هدف نهایی آن گسترش ارتباطات و افزایش همگرایی میان ملت‌ها از طریق ابزارهای فرهنگی است. دیپلماسی فرهنگی به کشورها اجازه می‌دهد که با استناد به عناصر کلیدی و نفوذ دولت‌های خود، به طور مستقیم با مخاطبان خارجی، به انضمام مردم معمولی و رهبران افکار عمومی، در ارتباط باشند. (خرازی محمدوندی آذر، ۱۳۸۸: ۱۰۷) این مهم امکانات

وسعی را به منظور تقویت عوامل همگرایی و گسترش ارتباطات، برای کشورهای دارای اشتراکات فرهنگی فراهم می‌آورد که دو کشور افغانستان و ایران نیز از این مزیت پایدار بهرهمند می‌باشند.

۳.۱.۴. تاریخ مشترک: دو کشور افغانستان و ایران دارای اشتراکات تاریخی فراوانی هستند. این دو کشور تا پیش از قرن نوزدهم، یعنی زمانی که افغانستان به تحریک انگلستان از ایران جدا شد و اعلام استقلال کرد؛ در واقع یک کشور واحد بودند. به عبارتی دیگر اگر از چند سده اخیر که عوامل بیگانه این دو کشور را با تجزیه‌های غلط و قلابی روبرو ساخت و اکنون نیز سعی در بیگانه کردن این دو ملت نسبت به یکدیگر دارند، بگذریم؛ مرزهای مصنوعی کاملاً رنگ می‌بازند و هیچ عاملی نمی‌تواند میان این دو ملت تفکیکی پدید آورد. بعضی از علمداران جهل و تعصب می‌کوشند برای دو ملت ماهیت و هویت جداگانه ایرانی و افغانی بتراشند؛ در حالی که دو ملت از بُعد تاریخی به هم آمیخته‌اند. البته در ادوار کهنه و نو، شاهد فراز و نشیب‌های فراوانی در علائق این دو ملت هستیم؛ ولی از نظر تاریخی، پیوندهای دو ملت از اصالت و حقانیت برخوردار است. این پیوندهای تاریخی، چنانچه در ادبیات جامعه‌شناسی مرسوم است، به مرور زمان، منجر به ایجاد هویت جمعی مشترک می‌شود. هویت جمعی مشترک حوزه یا قلمروی از حیات اجتماعی است که افراد خود را با ضمیر «ما» متعلق و منتسب به آن می‌دانند و در برابر آن احساس تعهد و تکلیف می‌کنند. (عبداللهی، ۱۳۷۷: ۶۳) هویت جمعی از دیدگاه فرد، بخشی از هویت شخصی خود اوست. گاهی اوقات، احساس تعلق به یک گروه خاص می‌تواند به قدری مستحکم و قوی باشد که ابعاد دیگر هویتی فرد را تحت تأثیر قرار می‌دهد تا حدی که فرد حیات خویش را برای بقا و حفظ هویت جمعی به خطر می‌اندازد.

این مفهوم اشاره به بخشی از هویت مشترک با یک گروه بزرگتر دارد که به عنوان یک احساس مشترک ما حول اهداف مشترک اجتماعی و یا سیاسی ایجاد می‌شود.

دو ملت افغانستان و ایران نیز به حسب سابقه تاریخی مشترک که توأم بودن بسیاری از جنبه‌های حیات دو ملت را در حوزه زبان، دین، فرهنگ و... ضرورتاً ایجاب کرده است، به درک نسبی از احساس هویت جمعی مشترک بسیار نزدیک شده‌اند. این هویت جمعی مشترک به عنوان یکی از عوامل بسیار تأثیرگذار و مهم در راستای تقویت عوامل همگرایی و گسترش روابط این دو ملت می‌تواند مورد بهره‌برداری و استفاده قرار گیرد.

۳.۲. منافع اقتصادی مشترک: افغانستان و ایران، صرف‌نظر از زمینه‌های همکاری‌های مشترک، حول محور زبان، دین، فرهنگ و تاریخ مشترک که مبتنی بر نظریه لیبرالیسم، می‌تواند به تنهایی زمینه‌های همگرایی و گسترش ارتباطات آن‌ها را فراهم سازد؛ چون دارای منافع اقتصادی مشترکی هستند که ضرورت گسترش ارتباطات آن‌ها را بر مآخذ نظریات واقع‌گرایی نیز ایجاب می‌نماید که مهم‌ترین این منافع مشترک به شرح ذیل است:

۳.۲.۱. آب: آب سرمنشأ حیات بر روی زمین و مایه زندگانی است که علیرغم اهمیت حیاتی آن، امکان یافتن جایگزینی برای آن وجود ندارد. در یک قرن گذشته با افزایش جمعیت و نیاز به تولید مواد غذایی بیشتر به همراه بهبود شرایط زندگی و پیشرفت‌های صنعتی، مصرف آب افزایش یافته که منجر به کاهش سرانه آن گردیده است. از سال ۱۹۵۰ تا ۱۹۹۰، میزان مصرف آب سه برابر شده است که از این میزان ۲۳۰ درصد ناشی از رشد جمعیت و بقیه نتیجه افزایش سرانه مصرف آب بوده است. (Shelly, 2000: 108) در طول قرن گذشته بهره‌برداری از منابع آب جهان، هفت برابر و مصارف صنعتی سی برابر شده است. (ماتسو، ۱۳۸۲: ۵) تقاضا برای آب هر ساله ۲/۳ درصد افزایش

می‌یابد. (براون، ۱۳۸۱: ۱۰۸) این در هر حالی است که منابع آب، به طور یکسان در سطح کره زمین توزیع نشده است. به طوری که بسیاری از مناطق مانند آمریکای شمالی و اروپا، دارای منابع آبی فراوان؛ اما مناطقی مانند خاورمیانه با کم آبی شدیدی مواجه هستند. همین امر، ضرورت اتخاذ اقدامی جدی و مشترک را در نحوه استفاده از منابع آبی ایجاب، و به یکی از اولویتهای اصلی کشورها تبدیل کرده است. موضوع آب می‌تواند از دو طریق، محور همکاری‌های مشترک افغانستان و ایران قرار گیرد:

۱. طریق اول؛ نیاز دولت ایران به منابع آبی افغانستان و نیاز افغانستان به تجربیات و سرمایه‌گذاری دولتهای خارجی، خصوصاً کشورهای همجوار از جمله ایران، در مدیریت آبهای داخلی است. افغانستان کشوری است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی از منابع غنی آبی برخوردار است؛ اما متأسفانه به دلیل عدم وجود زیرساخت‌های کافی از جمله بندهای آب‌گردان، ذخیرگاه‌های آبی، شبکه‌های آبیاری و آبرسانی، ایستگاه‌های آب‌سنجی و مترولوژی، سیستم‌های دفع بهداشتی فاضلاب و سیستم‌های جمع‌آوری و پردازش اطلاعات آبی و عدم سرمایه‌گذاری در بخش مدیریت آب‌های داخلی، تنها ۲۵ درصد از مجموع ظرفیتهای آبی به مصرف داخلی کشور می‌رسد و مابقی آن بر اثر عوامل متعدد از بین می‌روند. از طرف دیگر، ایران کشوری است که با شرایط بحرانی آب، خصوصاً در قسمت‌های شرقی مواجه است؛ اما به لحاظ تکنولوژی، تخصص و خصوصاً منابع مالی، تا حدودی خودکفا و نسبت به افغانستان توانمند است. از این رو، به نظر می‌رسد، موضوع آب با توجه به نیاز دولت ایران به منابع آبی افغانستان و نیاز دولت افغانستان به تجربیات و سرمایه‌گذاری دولتهای خارجی، خصوصاً کشورهای همجوار از جمله ایران، می‌تواند به عنوان یکی از محورهای همکاری‌های مشترک و عامل گسترش ارتباطات میان افغانستان و ایران تبدیل گردد. این همکاری‌ها می‌تواند توانمان

بخشی از نیاز کشور ایران را به منابع آبی برطرف و در عین حال در مدیریت آب‌های داخلی افغانستان نیز مفید و مؤثر واقع شود.

۲. طریق دوم؛ دسترسی ایران به آب‌های آزاد و محصور بودن افغانستان در خشکی است. افغانستان کشوری کوهستانی و محاط در خشکی است و به همراه اردن تنها کشور خاورمیانه است که به دریاهای آزاد دسترسی ندارد. از طرف دیگر واقع شدن افغانستان در قلب قاره بزرگ آسیا، باعث شده است تا نزدیک‌ترین راه‌های دسترسی به دریا برای کشور افغانستان، از طریق کشورهای ایران و پاکستان باشد که در این میان با توجه به مشکلات فراروی همکاری‌های اقتصادی با پاکستان، نزدیکتر بودن بندر چابهار نسبت به بندر کراچی و همچنین وجود تنش در روابط دو کشور افغانستان و پاکستان، باعث شده است تا ایران به نسبت پاکستان گزینه بهتری در راستای همکاری‌های دو جانبه باشد. از طرف دیگر، افغانستان شاهراه ارتباطی ایران با کشورهای آسیای میانه است که همین امر نیاز و وابستگی متقابل دو کشور را که سنگ‌بنای توسعه همکاری‌های دو جانبه است را افزایش می‌دهد. بهره‌گیری از این ظرفیت‌ها در دیپلماسی می‌تواند در برقراری صلح و ثبات منطقه‌ای نیز مؤثر باشد.

۳.۲.۲. معدن: افغانستان کشوری است که با داشتن منابع سرشار و ارزشمند طبیعی و ذخایر دست نخورده، در ردیف کشورهای دارای منابع طبیعی غنی قرار دارد که با ایجاد شرایط مناسب می‌توان از طریق استخراج و بهره‌برداری از آن‌ها به رشد و انکشاف زیربنای اقتصادی-اجتماعی در افغانستان دست یافت. بنابر یافته‌های جیولوجیکی پنتاگون، درباره معادن افغانستان در جون ۲۰۱۰، ارزش این ذخایر ۱ تریلیون دالر تخمین زده شده است. این در حالیست که تخمین‌های دیگر ارزش معادن افغانستان را ۳ تریلیون

منبع بزرگ نفت و گاز می‌باشد که شامل حوزه‌های ساحلی نفتی آمو دریا، افغان-تاجیک، کشکه، کتواز، هلمند و حوزه نفت خیز هرات می‌باشد. در این میان، بر طبق گفته سخنگوی وزارت معادن افغانستان تنها ذخیر ساحه نفتی حوزه‌های افغان-تاجیک و آمو دریا، حدود ۱۵ تریلیون متر مکعب می‌باشد که در برگیرنده حدوداً ۶۰ تریلیون بشکه نفت خواهد بود. (دانش، ۱۳۹۹: ۲) این مقدار، به تنهایی افغانستان را در جدول کشورهای دارای ذخایر نفتی، در رتبه ۹ بعد از روسیه و بالاتر از لیبی قرار می‌دهد. در مورد گاز نیز، مجموع ذخایر کشف شده گاز در حدود ۶۸۷، ۱۵ میلیارد فوت مکعب و مجموع ذخایر گاز مایع نیز در حدود ۵۶۲ میلیارد بشکه است. علاوه بر این، افغانستان دارای بالغ بر ۴۰۰ نوع مواد معدنی از جمله طلا، نقره، پلاتین، لاجورد، زمرد، یاقوت، آهن، مس، فلورایت، کرومیت و ده‌ها مواد دیگر از جمله مرمر و رخام با بیش از ۱۴ رنگ تثبیت شده است که در مجموع ۱/۵۰۰/۰۰۰ متر مکعب، مواد جامده مفیده نیز برآورد شده است. (کمپته نظارت استراتژی انکشاف ملی افغانستان، ۱۳۸۶: ۲)

بدون شک، کشور افغانستان می‌بایست با داشتن این ثروت‌های ملی، در کنار منابع آبی، موقعیت استراتژیک و مردم مستعد و زحمتکش در ردیف کشورهای توسعه یافته قرار می‌گرفت؛ اما متأسفانه از جمله کشورهای در حال توسعه و فقیر محسوب می‌گردد؛ زیرا موجودیت منابع سرشار طبیعی زمانی تبدیل به ثروت می‌شود که استفاده معقول اقتصادی از آن صورت گیرد. تبدیل منابع طبیعی به ثروت قابل استفاده نیازمند سلسله فکتورها و مؤلفه‌هایی است که از جمله آن‌ها موجودیت وجوه مالی کافی برای تأمین هزینه‌های انجام امور جیولوجیکی، تفحصاتی، اکتشافی، انکشافی و بهره‌برداری و همچنین داشتن ظرفیت‌های لازم علمی، تخصصی و توانائی استفاده از تکنالوژی‌های روز است. متأسفانه کشور افغانستان در این دو حوزه دچار کاستی‌هایی است که با تشریک

مساعی و همکاری کشورهای دارای تخصص و تجربه و همچنین سرمایه‌گذاری آن‌ها در این حوزه، می‌تواند رفع شود. کشور ایران با توجه به تجربیات و تخصصی که در این حوزه دارد و همچنین بسترهای آمادگی که برای سرمایه‌گذاری در افغانستان موجود است، می‌تواند در این راستا وارد همکاری‌های مشترک با افغانستان شود. سرمایه‌گذاری در این حوزه می‌تواند پیشرفت و توسعه اقتصادی هر دو کشور افغانستان و ایران را نیز در پی داشته باشد.

۳.۲.۳. زراعت: زراعت و کشاورزی در حال حاضر، نخستین رکن اقتصاد کشور افغانستان را تشکیل می‌دهد که به نوعی ستون فقرات اقتصاد این کشور محسوب می‌گردد. در حال حاضر، سکتور زراعتی در حدود ۳۰٪ تولید ناخالص افغانستان را تشکیل می‌دهد و تقریباً ۸۵٪ نفوس افغانستان برای معیشت خویش به زراعت و فعالیت‌های مربوطه اتکاء دارند. (ریاست عمومی سکتور خصوصی افغانستان، ۲۰۱۴: ۳۹)

در گذشته افغانستان یکی از صادرکنندگان مهم تولیدات دامی و میوه‌های خشک به شمار می‌رفت؛ اما سه دهه جنگ، زیرساخت‌ها را در این کشور نابود کرده و توسعه زراعت را محدود و به روند رشد اقتصادی و البته کشاورزی صدمه اساسی وارد کرده است. تا جایی که امروزه، علیرغم این که افغانستان یک کشور زراعتی محسوب می‌شود؛ ولی قادر به تأمین نیاز غذایی خود نیست و تأمین نیاز مواد غذایی یکی از مشکلات بزرگ مردم این کشور محسوب می‌شود. با وجود این، افغانستان با توجه به استعدادهای فراوانی که در عرصه زراعت از جمله آب‌های سطحی فراوان، اقلیم مناسب، خاک مناسب، بذرها و نژادهای نباتی مناسب و... دارد، می‌تواند از زراعت به عنوان یکی از ظرفیت‌های بالقوه که توانایی رشد و نجات اقتصادی این کشور را دارد، استفاده نماید. این بسترهای مناسب

باعث شده است تا محصولات زراعتی افغانستان خصوصاً میوه‌جات، سبزیجات، میوه خشک، ترشی باب و نباتات طبی افغانستان در دنیای غرب تحت عنوان اصطلاح غذاهای سوپر یاد شود. (همان، ۴۱)

در حال حاضر، مهم‌ترین موانعی که باعث شده است تا افغانستان نتواند علیرغم دارا بودن ظرفیت‌های بالقوه زراعتی فراوان، از آن استفاده نماید، بدین شرح است:

۱) به کارگیری روش‌های سنتی و ناکارآمد زراعتی؛

۲) عدم استفاده از فناوری‌های نوین زراعتی؛

۳) عدم استفاده بهینه از منابع آبی کشور.

در همین راستا و برای جبران این کاستی‌ها، افغانستان نیازمند همکاری‌های بین‌المللی، خصوصاً کشورهای همجوار است که با توجه به تجربیات و تخصص دولت ایران در عرصه کشاورزی و همچنین بومی‌سازی بسیاری از ابزارآلات کشاورزی از جمله تراکتور، می‌تواند در این عرصه وارد همکاری‌های مشترک با افغانستان بشود. این امر منافع اقتصادی افغانستان و ایران را توأمان در بر خواهد داشت.

۳.۲.۴. انرژی: همان‌طوری که اشاره شد، افغانستان دارای منابع سرشار و عظیمی از انرژی (آب، نفت، گاز، زغال سنگ، اورانیوم و...) است که اکثراً دست نخورده و به صورت بکر باقی مانده است. طبق گزارش وزارت انرژی و آب افغانستان، ظرفیت تولید انرژی بالقوه این کشور ۲۴/۰۰۰ مگاوات می‌باشد، از جمله ۲۳/۰۰۰ مگاوات آن از آب، ۵۱۴ تا ۵۲۴ مگاوات از زغال سنگ، ۳۵۰ تا ۵۰۰ مگاوات از گاز طبیعی، ۱۲۵ تا ۳۰۰ مگاوات از نوع نفت خام می‌باشد. (پوپل، ۲۰۱۲: ۴) این در حالی است که افغانستان در حال حاضر نیازمند ۱/۰۰۰ مگاوات برق برای روشنایی خانه‌ها و به حرکت درآوردن چرخ اقتصادی در کشور است. با این وصف به سر بردن یک نفر از هر سه نفر شهروند

افغانستانی در شهرها که در روستاها اوضاع به مراتب وخیم‌تر است، در تاریکی مسأله‌ای قابل عطف است.

در کنار منابع تولید انرژی برق، افغانستان دارای ذخایر عظیم نفتی، گازی، زغال سنگ، اورانیوم و... است. با اینحال افغانستان تنها کشور منطقه است که هنوز بیش از ۹۰ درصد انرژی گرمایشی خانه‌های مردمش از سوخت جامد همانند چوب، ذغال و هیزم تأمین می‌شود و سالانه ۳ تا ۳/۵ میلیون تن مواد نفتی وارد این کشور می‌شود. وجود ذخایر عظیم انرژی در این کشور و نیازمندی‌های شدید افغانستان به آن‌ها، باعث شده است که سرمایه‌گذاری در این حوزه به یکی از اولویت‌های جدی دولت افغانستان تبدیل شود. این امر در کنار تجربیات و تخصص دولت ایران در امر تولید انرژی، می‌تواند همچون آب، زراعت و معادن، به یکی از محورهای همکاری‌های مشترک میان افغانستان و ایران تبدیل شود.

۳.۲.۵. تجارت: افغانستان و ایران، به دلیل همسایگی و همجواری با یکدیگر، فرصت‌ها و ظرفیت‌های بالقوه بسیاری را در راستای همکاری‌های تجاری دارا هستند که با بهره‌گیری مناسب از آن‌ها می‌توان بر سرعت رشد و توسعه اقتصادی هر دو کشور افزود. علاوه بر این کشور، افغانستان به سبب وضعیت اقتصادی رو به رشد خود می‌تواند فرصت‌های مناسبی جهت سرمایه‌گذاری مستقیم و صادرات دیگر کشورها، از جمله ایران فراهم سازد. استفاده از چنین ظرفیت‌هایی می‌تواند در راستای تدوین سیاست‌های تجارت خارجی و گسترش روابط این دو کشور مؤثر واقع گردد.

واقعیت آن است که کشور افغانستان، علیرغم دارا بودن دخیز معدنی، گاز، نفت، آب، راه‌های مواصلاتی مهم و تأثیرگذار ثروت‌های سرشار طبیعی و... در شرایط حاضر توانایی تولید بسیاری از کالاهای اساسی خود را ندارد. همین امر باعث شده است تا در شرایط

حاضر، تجارت تبدیل به قوه محرکه اصلی رشد اقتصادی در افغانستان شود. توسعه تجارت باعث اشتغال‌زایی، افزایش عاید فامیل‌ها، جذب سرمایه‌گذاری خارجی و کمک به رشد اقتصادی کشور گردیده و به این ترتیب، بستر صلح و امنیت را مساعدتر می‌سازد. از این‌رو، وزارت تجارت و صنایع افغانستان، حمایت خود را از ادغام و یکپارچگی اقتصادی افزون‌تر با سائر کشورها و نیز رشد و انکشاف سریع‌تر اقتصاد افغانستان از طریق اجرای پالیسی‌های تجارتی و تعرفه‌های کارآمد، اعلام داشته است. در همین راستا، وزارت تجارت و صنایع از نزدیک با اداره انکشاف صادرات و سکتور خصوصی کار می‌کند تا راه‌کارهای مناسبی جهت تشویق صادرات به شمول موارد ذیل را طرح‌ریزی کند:

- ۱) ایجاد واحدهای خاص ارائه معلومات و خدمات مشورتی به صادرکنندگان؛
 - ۲) اشتراک نهادها و ارگان‌های دولتی در مذاکرات پیرامون معاملات تجارتی؛
 - ۳) مهارت‌های ترویج و تبلیغات که برای تجارت خارجی ضروری‌اند؛
 - ۴) حمایت از برگزاری نمایشگاه‌ها در خارج از کشور و حمایت دیپلماتیک از شرکت‌های خارجی. (ریاست عمومی تجارت بین‌المللی، ۲۰۱۴: ۶)
- با توجه به مندرجات فوق، همجواری دو کشور، نیازمندی‌ها و اعلام آمادگی دولت افغانستان به همکاری‌های تجاری و همچنین ظرفیت‌های دولت ایران در راستای تأمین کالاهای مورد نیاز افغانستان، تجارت می‌تواند به یکی از عوامل بسیار تأثیرگذار در گسترش ارتباطات میان دو ملت تبدیل شود.

بر اساس آمارهای ارائه شده در نیمه اول سال ۲۰۱۶ میلادی، مجموع صادرات افغانستان حدود ۲۵۰ میلیون دالر بوده است. یک سوم مجموع این رقم مربوط به صادرات میوه خشک و میوه تازه و مابقی، عمدتاً مربوط به صادرات محصولات ضمنی حیوانی مانند پوست و پشم، قالین و گیاهی طی می‌شود. در این میان ایران در کنار پاکستان

بزرگ‌ترین بازار صادرات افغانستان را تشکیل می‌دهد. همچنین در نیمه اول سال ۲۰۱۶ میلادی، مجموع واردات افغانستان به ۳/۳ میلیارد دالر بالغ گردیده است که در این میان ایران بزرگ‌ترین صادرکننده امتعه به افغانستان بوده است که با عرضه ۱/۸ میلیارد دالر صادرات به افغانستان از رقیب خود پاکستان در سال‌های اخیر پیشی گرفته است. کشورهای پاکستان، چین، ترکمنستان، قزاقستان، ازبکستان، امارات متحده عربی، جاپان، مالیزیا، ایالات متحده آمریکا، روسیه و هندوستان به ترتیب در جایگاه‌های دوم تا دوازدهم قرار دارند. (World Bank, 2017: 7)

همین آمارهای مختصر نشان می‌دهد که استفاده دو دولت افغانستان و ایران از زمینه‌های مشترک همکاری‌های تجاری به نسبت سایر کشورها بالاتر است. منتهی بخش عمده این ارقام مربوط به فعالیت‌های بخش خصوصی است که خارج از تفاهمنامه‌های همکاری دو دولت افغانستان و ایران صورت گرفته است. دارا بودن زبان مشترک، مرزهای جغرافیایی مشترک و حضور عده کثیری از مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران علت رونق فعالیت‌های اقتصادی میان دو کشور بوده است. با اینحال، پتانسیل و ظرفیت دو دولت در گسترش همکاری‌های تجاری بسیار بالاتر از این ارقام است که ضرورت ورود دستگاه دیپلماسی را در این حوزه را بیش از پیش الزامی می‌گرداند.

۳.۳. تهدیدات مشترک

صرف‌نظر از وجود منافع مشترک، تهدیدات مشترک نیز یکی از عوامل اصلی ایجاد همگرایی میان کشورها است؛ چرا که به صورت پیش‌فرض و بدیهی، همگرایی و همکاری‌ها، یا در سایه منافع مشترک ایجاد می‌شوند و یا در سایه تهدیدات مشترک. در همین راستا، تئوری‌ها و نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز بر رابطه تنگاتنگ بین تهدیدات

مشترک و ایجاد همکاری و همگرایی بین کشورها تأکید می‌ورزند. بر این اساس، اگر پدیده‌های وجود داشته باشد که تهدید کننده امنیت ملی و منافع دو کشور و یا چند کشور محسوب شود، آن تهدید، همکاری مشترکی را به منظور مقابله با آن به وجود خواهد آورد؛ چرا که تهدید اگر ماهیت منطقه‌ای داشته باشد و متوجه یک کشور نباشد، به تنهایی و بدون همکاری‌های منطقه‌ای نیز نمی‌توان بر آن فایق آمد. از این رو، همکاری و اتخاذ سیاست‌های مشترکی را به منظور مقابله با آن می‌طلبند. در همین راستا، افغانستان و ایران نیز صرف‌نظر از وجود منافع مشترک، دارای تهدیدات مشترکی می‌باشند که ضرورت هم‌گرایی بیش از پیش این دو کشور را ایجاب می‌نماید که در صدر این تهدیدها، تروریسم، تولید و قاچاق مواد مخدر قرار دارد.

افغانستان در حال حاضر، برای بیش از چهار دهه است که با جنگ و نا امنی درگیر است آن نه تنها افغانستان را بلکه کشورهای منطقه را در کام خود فرو می‌بلعد. از این رو، مقابله با تهدیدات فوق و کمک به ایجاد شرایط امنیتی پایدار در افغانستان در راستای برنامه‌های امنیتی ایران قابل توجه است و می‌تواند به یکی از محورهای همکاری‌های مشترک افغانستان و ایران تبدیل شود. علاوه بر این، بر اساس گزارش سازمان ملل در سال ۲۰۰۵، مردم ایران، با بیش از دو میلیون معتاد، بالاترین مصرف کننده مواد مخدر در جهان هستند. (منادی، ۱۳۹۳: ۱۰۷ به نقل از ۸: AIAS and CHID, 2008) این در حالی است که تقریباً تمامی مواد مخدر موجود در ایران از مرزهای شرقی این کشور وارد می‌شوند که از این میان بخشی به مصرف داخلی ایران و بخش بیشتر آن از طریق ترکیه به اروپا قاچاق می‌شود. ایران از سال ۱۹۹۷ بدین سو، ۳۵۰۰ نفر از نیروهای امنیتی خود را در حفاظت مرزها و مقابله با قاچاقچیان مواد مخدر، اسلحه و... از دست داده است. از این رو، یکی از محورهای سیاست خارجی ایران، همواره در کنار مقابله با تروریسم، مقابله

با تولید و قاچاق مواد مخدر در مرزهای شرقی اش است که می‌تواند با توجه به حساسیت و دغدغه‌های دولت ایران نسبت به این موضوع، به یکی از محورهای عمده و اساسی همکاری‌های دو جانبه با افغانستان تبدیل شود.

۳.۴. همجواری جغرافیایی

افغانستان و ایران بیش از ۹۳۶ کیلومتر مرز مشترک دارند. این در حالی است که عوامل جغرافیایی به ویژه همجواری کشورها همچنان به عنوان عنصر مهمی در روابط کشورها نقش‌آفرینی می‌کند و بدون در نظر گرفتن روابط کشورها با همسایگان، برآورد امنیت و منافع ملی آن‌ها امری ناممکن است. شناخت میزان توانایی و آسیب‌پذیری کشورها، تابع شرایط جغرافیایی و ژئوپلتیک هر کشور است؛ اما به عنوان یک اصل کلی در سرتاسر جهان، همسایگان نقش منحصر به فرد و ویژگی‌های را در سیاست‌های راهبردی همه کشورها دارند. (فدوی؛ کنعانی، ۱۳۹۵: ۱۴۱) از این رو، مرزهای مشترک میان افغانستان و ایران می‌تواند یکی از عوامل گسترش روابط این دو کشور، و یکی از عوامل همگرایی آن‌ها قلمداد شود. در طول تاریخ، همیشه روابط با کشورهای همسایه و همجوار در صدر اولویت‌های سیاست خارجی کشورها قرار داشته است که کشورهای افغانستان و ایران نیز از این قاعده کلی مستثنی نیستند. چرا که در سیاست خارجی، حسن همکاری و دوستی میان کشورهای همجوار یکی از مزیت‌های پایدار و نشاندهنده قدرت دیپلماسی کشورها است که نتیجه و برونداد همیشگی آن، حفظ امنیت و توسعه اقتصادی و سیاسی کشورها بوده است.

در این میان روابط دو کشور دارای خصیصه‌ها و ویژگی‌های متمایزی است؛ همان‌طوری که پیشتر بدان اشاره شد. دارا بودن زبان، فرهنگ، تاریخ، دین، منافع اقتصادی و...

مشترک از جمله آن‌هاست که در کنار حسن همجواری، می‌تواند در تساهل و ایجاد همت مضاعف، در راستای تقویت روابط و مناسبات دو جانبه افغانستان و ایران بسیار تأثیرگذار باشد.

۳.۵. حضور گسترده پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران

ایران از اواخر دهه ۱۹۷۰ با شروع تنشها در افغانستان، به عنوان میزبان پناهندگان و مهاجران افغانستانی مطرح شده است و چندین عامل از قبیل ناامنی، تغییرات رژیم، خشک‌سالی و بیکاری باعث شد که بیشتر پناهندگان و مهاجرین افغانستانی به ایران و پاکستان مهاجرت کنند. (Abbasi-Shahvazi, et al, 2008: 10) مهاجرت این گروه‌ها به ایران نوعی مهاجرت اضطراری یا اجباری ناسالم بوده است. بر طبق گزارش سازمان بین‌المللی کار و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل متحد، طی چندین دوره اتباع افغانستان وارد ایران شدند.

بین دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۸۹، با اشغال افغانستان توسط نیروهای شوروی سابق، موج عظیمی حدود ۲/۹ میلیون افغانستانی به ایران سرازیر شدند. در سال ۱۹۹۲ با شکست شوروی در افغانستان و سقوط رژیم کمونیستی نجیب الله، خط مشی ایران به بازگشت پناهندگان به کشورشان تغییر یافت و قرارداد سه جانبه‌ای بین دولت‌های ایران، افغانستان و کمیساریای عالی امور پناهندگان سازمان ملل به امضاء رسید که طی این تفاهمنامه، فرایند گسترده بازگشت به افغانستان طی دو سال به اجرا گذاشته شد. جنگ داخلی بین نیروهای مجاهدین و ظهور طالبان، مرحله جدیدی از خشونت و ناآرامی را در افغانستان دامن زد که موج جدیدی از مهاجران را به سمت ایران گسیل داشت. (ILO-)

UNHRC, 2008: 12,13

در حال حاضر، جمهوری اسلامی ایران، یکی از کشورهایی است که در جهان بزرگ‌ترین جمعیت از پناهندگان و مهاجران را با اقامت طولانی‌مدت آن‌ها در درون خود جای داده است. بر اساس سالنامه آماری سال ۱۳۹۱ مرکز آمار ایران، حدود ۱,۴۵۲,۵۱۳ نفر از اتباع افغانستانی به شکل قانونمند در قالب پناهنده یا مهاجران قانونی با پاسپورت در ایران وجود دارند که از این تعداد ۷۸۷,۶۴۸ نفر مرد و ۶۶۴,۸۶۵ نفر زن می‌باشند. (سایت رسمی مرکز آمار ایران، سالنامه آماری سال ۱۳۹۰) همچنین برآورد می‌شود که حدود یک میلیون تبعه غیر مجاز افغانستانی نیز در ایران وجود داشته باشد. (ILO- UNHRC, 2008: 2) با این وصف مجموع اتباع افغانستانی در ایران حدود ۲/۵۰۰/۰۰۰ نفر برآورد می‌شود که در کم‌ترین حالت ۳ درصد از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند. تا پیش از شروع بحران سوریه که سبب افزایش شدید تعداد پناهندگان در ترکیه شد. ایران و پاکستان پناهنده‌پذیرترین کشورهای جهان بودند. از سال ۱۳۵۸ (۱۹۷۹) که جریان خروج آوارگان از افغانستان آغاز شد. ایران و پاکستان در ۳۳ سال از ۳۶ سال گذشته، همواره در ردیف اول و دوم کشورهای میزبان پناهنده قرار داشته‌اند. پاکستان برای ۲۲ سال از جمله ۱۱ سال اخیر و ایران برای ۱۱ سال در ردیف اول کشورهای میزبان پناهنده بوده‌اند.

همین آمارهای مختصر نشان می‌دهد که حضور پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران، یکی از موضوعات اساسی میان دو کشور است که از میان سلسله موضوعات مشترک میان افغانستان و ایران، بیش‌ترین ارتباط را با وظایف و مسؤولیت‌های قنصلگری افغانستان در مشهد دارد.

در خصوص نقش پناهندگان و مهاجران افغانستانی در ایران به عنوان یکی از عوامل مؤثر در گسترش ارتباطات میان دو کشور باید اشاره کرد که حمایت از اتباع کشورها در

خارج از مرزهای سرزمینی هر کشوری، یکی از وظایف و مسؤولیت‌های اصلی دستگاه دیپلماسی و وزارت خارجه کشورها است. در این راستا دولت افغانستان موظف است به منظور حمایت از اتباع خود، تدابیر خاص و اقدامات مقتضی را اتخاذ نماید. بنابراین همت و اراده کافی و همچنین زمینه‌های مذاکره و امضاء موافقت‌نامه‌ها و تفاهم‌نامه‌های همکاری از سوی دولت افغانستان و بالأخص وزارت خارجه افغانستان با ایران وجود دارد. از طرف دیگر مهاجرت و پناهندگی اتباع افغانستانی به ایران فرصت‌هایی را در اختیار هر دو کشور قرار داده است که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

فرصت‌های ایجاد شده برای افغانستان:

- (۱) ایجاد نوآوری فکری و انرژی تازه به بازار کار و جامعه افغانستان بعد از عودت پناهندگان و مهاجران؛
- (۲) ایجاد روابط فرهنگی با دولت ایران؛
- (۳) وارد شدن سرمایه‌های پولی به افغانستان؛
- (۴) ترویج و تزویج فرهنگ افغانستان به ایران؛
- (۵) فراهم ساختن زمینه‌های تبادل تجربیات و دانش از ایران به افغانستان؛
- (۶) فراهم ساختن زمینه‌های صلح، تفاهم و گفتگو؛
- (۷) مدیریت مازاد نیروی کار در افغانستان؛
- (۸) کسب آموزش و مهارت در زمینه‌های علمی توسط اتباع افغانستان از ایران.

فرصت‌های ایجاد شده برای ایران:

- (۱) فراهم ساختن ابزار چانه‌زنی‌های سیاسی و اقتصادی برای دولت ایران؛
- (۲) غنی ساختن فرهنگ و کثرت فرهنگی ایران؛

۳) بهره‌مند شدن از نیروی کار ارزان و پرداخت‌های مالیاتی اتباع افغانستان به ایران؛

۴) ایجاد زمینه‌های صلح و تفاهم میان دو کشور؛

۵) اعتبار دانشگاه‌ها و نهادهای علمی ایران به موجب مهاجرت اتباع افغانستان به

قصد تحصیل به ایران؛

۶) پر کردن خلأ نیروی انسانی در بازار کار ایران؛

۷) تثبیت و افزایش اعتبار ایران در سطح بین‌الملل، جامعه جهانی و سازمان‌های

بین‌المللی، خصوصاً کمیساریای عالی سازمان ملل در امور پناهندگان؛

۸) جذب سرمایه‌های خارجی؛

۹) افزایش عمق و تأثیر دیپلماسی فرهنگی و اجتماعی ایران در افغانستان.

این موارد که به نحو تمثیل از ثمرات حضور اتباع افغانستان در ایران بیان گردید، همت و اراده دولت افغانستان و ایران را در افزایش روابط و مناسبات خود با یکدیگر افزایش خواهد داد. بنابراین، بر مسئولین دو کشور و خصوصاً مأمورین دیپلماتیک و کنسولی است که از این ظرفیت نهفته به نحو احسن استفاده‌های وافیه و کافی را در راستای همگرایی دو کشور افغانستان و ایران ببرند.

۴. عوامل و محورهای واگرایی افغانستان و ایران

افغانستان و ایران علیرغم دارا بودن پیوندهای عمیق و استراتژیک، موانعی نیز در راستای همگرایی و گسترش روابطشان وجود دارد که سایه آن، خصوصاً در طول چهار دهه اخیر بر روابط این دو کشور سنگینی می‌کند. در اینجا پیش از پرداختن به مهم‌ترین عوامل واگرایی و یا موانع همگرایی افغانستان و ایران، باید بر این نکته اساسی متذکر گردید که آنچه در قسمت عوامل همگرایی و گسترش روابط این دو ملت بیان گردید،

تحت شرایطی قابلیت و پتانسیل ایجاد گسل‌های عمیقی را نیز فی‌مابین آن‌ها دارا می‌باشد. برای مثال، اسلام اگرچه به عنوان یکی از اشتراکات عمیق و پایدار دو ملت افغانستان و ایران قلمداد می‌گردد؛ اما تجربه تاریخ نشان داده است که هرگاه پاره‌های از مسائل مذهبی پررنگ گردند، از جمله اختلافات میان شیعه و سنی، بسان نیروی بزرگی مانع از پیوند میان این دو ملت می‌گردد. همچنین زبان مشترک که می‌تواند به عنوان بنیادی استوار در راستای گسترش روابط افغانستان و ایران مورد استفاده و بهره‌برداری قرار گیرد. با دامن زدن اختلافات موجود، میان زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌های متفاوت از جمله پشتو و فارسی، به یکی از جهات افتراق و تشدید تنش‌های قومی مبدل می‌گردد. در همین راستا، ضرورت هوشیاری و شناخت فرصت‌های همکاری و راه برون رفت از تهدیدات پیشرو توسط هر دو کشور ضروری می‌نماید که با در نظر گرفتن منافع کلان و بلند مدت هر دو کشور، می‌توان بر آن‌ها فائق آمد.

۴.۱. غالب شدن رویکرد واقع‌گرایی بر روابط دو کشور

چنانچه پیشتر بدان اشاره شد، نظریات مختلفی در حوزه تصمیم‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌ها در عرصه روابط بین‌الملل وجود دارند که از جمله آن‌ها نظریه واقع‌گرایی است. در این نظریه، حل بحران و مسائل بین‌المللی، از طریق دیپلماسی و گفتگوهای مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر نیست و سیاست خارجی چیزی جز نمایش قدرت برای کسب اعتبار، توسعه‌طلبی استعماری و حفظ وضع موجود نمی‌باشد. به همین دلیل مهم‌ترین مسئله برای واقع‌گراها در عرصه بین‌المللی مسئله نظامی - امنیتی و اتکاء به قدرت نظامی می‌باشد. در این نظریه امنیت در کشورهای همسایه به معنی ناامنی در کشور خود تلقی

می‌گردد و رشد و توسعه کشورهای همجوار، تهدیدی علیه امنیت و تمامیت ارزی کشور و انزوای کشور خود محسوب می‌شود.

متأسفانه سلسله جریاناتی که مانند جنگ، تروریزم، نفوذ بیگانگان، عدم ثبات سیاسی و امنیتی، تنش‌های قومی، گسترش فقر و... در چند دهه اخیر در کشورهای منطقه، به خصوص خاورمیانه به وقوع پیوسته است، درک و فهم برخی نخبگان سیاسی و پالیسی‌سازان این کشورها را از قدرت، منافع ملی و سیاست خارجی مبتنی بر نظریه واقع‌گرایی شکل داده است. در این میان، کشورهای افغانستان و ایران نیز از این قاعده کلی در کشورهای منطقه مستثنی نیستند و درک و فهم برخی نخبگان سیاسی و پالیسی‌سازان هر دو کشور، تا حدودی مبتنی بر همین دیدگاه شکل گرفته است. روابط پرتنشی که در حال حاضر میان کشورهای منطقه، به خصوص خاورمیانه شکل گرفته است؛ گویای همین موضوع است که بسیاری از کشورها علیرغم دارا بودن زمینه‌های همگرایی فراوان به کشورهای رقیب و چه بسا دشمن، تبدیل شده‌اند. خط و نشان کشیدن‌های کشورهای منطقه از جمله ایران و عربستان و شکل دادن ائتلاف‌های امنیتی و موافقت‌نامه‌های همکاری به جای کشورهای همجوار و منطقه با کشورهای غیر منطقه که ریشه در عدم اطمینان و عدم رغبت این کشورها در تعامل و همکاری سازنده با یکدیگر دارند که شواهد و نمونه‌هایی از حاکم شدن این دیدگاه در روابط و مناسبات کشورهای این منطقه است.

مبتنی بر همین نگاه، جنس روابط افغانستان و ایران تا حدودی امنیتی و برخی چالش‌های نظری نظیر «سوء برداشت»، «سوء تفاهم» و «قضاوت ناعادلانه» بر روابط آن‌ها حاکم شده است که باعث جدایی این دو کشور که از عمق تاریخ و هویتی مشترک برخاسته و برخی جنبه‌های واگرایی میان آن‌ها را بر عوامل گسترده و عمیق همگرایی

غالب ساخته است. از همین رو رشد و پیشرفت و استقرار امنیت در کشور افغانستان از نگاه برخی پالیسی‌سازان کشور ایران، به معنای استقرار و تحکیم موقعیت آمریکا در منطقه، تهدیدی علیه امنیت و منافع ملی این کشور و ظهور رقیبی نوظهور که منجر به کاهش نفوذ ایران در منطقه و... خواهد شد، تلقی می‌گردد. از نظر برخی پالیسی‌سازان افغانستان نیز توسعه همکاری‌های مشترک با ایران به منزله گسترش و نفوذ دولت ایران در سیاست‌های داخلی افغانستان و تیره و تار شدن روابط افغانستان با آمریکا، اروپا و برخی کشورهای عربی و... است. این موضوع که در مواردی از زبان برخی مقامات و پالیسی‌سازان هر دو کشور به صراحت بیان گردیده است. متأسفانه به غیریت‌سازی و تعصبات کورکورانه میان دو کشور دامن زده است.

همین نگاه باعث شده است تا موضوعاتی از قبیل آب، دین مشترک و زبان مشترک که می‌تواند منجر به تقویت و گسترش مناسبات میان دو کشور افغانستان و ایران شود؛ تبدیل به یکی از محورهای اساسی تنش، میان دو کشور شده است. موضوعاتی که از طریق دیپلماتیک و گفتگوهای دو جانبه می‌تواند به اتخاذ راه‌حل‌های منطقی و مبتنی بر رابطه بُرد - بُرد دو طرف منتهی شود؛ امروزه تبدیل به یک بحران، میان دو کشوری شده است که به مثابه دو شاخه از یک درخت تناور فرهنگی و تمدنی هستند. متأسفانه این نگاه در طول چهار دهه اخیر بر برخی پالیسی‌سازان و نخبگان سیاسی دولت افغانستان و ایران مستولی بوده است و یکی از عوامل اصلی واگرایی این دو کشور تلقی می‌گردد.

۴.۲. منافع متضاد ایران و قدرت‌های غربی در افغانستان

از جمله مهم‌ترین موانع گسترش روابط افغانستان و ایران، وجود قدرت‌هایی است که نسبت به گسترش روابط افغانستان و ایران نگاه منفی دارند. افغانستان از جهات بسیاری،

دارای امتیازات و جاذبه‌هایی است که آن را تبدیل به یک کشور مهم و استراتژیک در روابط بین‌الملل کرده است. این کشور از یک طرف شاهراه ارتباطی بین کشورهای آسیای میانه به بنادر جنوب آسیا است و از طرفی دیگر، تنها کشوری است که با سه بخش از کشورهای بریک (روسیه، هند و چین) دارای قرابت‌های جغرافیایی است. افغانستان همچنین دارای ذخایر عظیم مواد معدنی، گاز، نفت و اورانیوم است که این کشور را به کشوری جذاب و در عین حال تأثیرگذار در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل می‌کند. این موارد در کنار همسایگی افغانستان با کشورهای ایران و پاکستان و قرار گرفتن آن در موقعیت حساس و ژئوپولیتیک خاورمیانه باعث شده است تا این کشور به حوزه امنیتی اروپا در قالب سند «استراتژی امنیتی اتحادیه اروپا» و آمریکا، به خصوص پس از حادثه ۱۱ سپتامبر، وارد گردد.

از طرف دیگر، از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، روابط ایران با قدرت‌های غربی با چند چالش اساسی مواجه بوده است که از این میان می‌توان به چهار مورد برجسته آن (حمایت ایران از تروریسم؛ اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی توسط ایران؛ اخلاف ایران در روند صلح خاورمیانه و وضعیت نامساعد حقوق بشر در ایران) اشاره کرد. چالش‌های مذکور به ویژه اتهام اشاعه هسته‌ای، پس از واقعه ۱۱ سپتامبر حادثه و تأثیر آن بر روابط فی‌مابین افزون‌تر شده است. اشاره به این چالش‌ها و درخواست از ایران برای تأمین نظرات اتحادیه اروپا و آمریکا، ترجیع‌بند غالب بیانیه‌ها و یا جمع‌بندی‌هایی است که طی سال‌های اخیر پس از نشست‌های مختلف اتحادیه اروپا و آمریکا در سطوح و مناسبت‌های مختلف منتشر گردیده است. دیدگاه اتحادیه اروپا و آمریکا تنها در بیانیه‌ها منعکس نگردیده است؛ بلکه مسؤولین اتحادیه اروپا نیز در مناسبت‌های مختلف بر وجود چالش‌های مذکور صحه گذاشته‌اند. سخنگوی خاویر سولانا، نماینده سابق اتحادیه اروپا

در امور سیاست خارجی و امنیت مشترک اتحادیه در مصاحبه‌ای اظهار داشت: «اتحادیه آماده است تا با ایران روابط بنیادی برقرار کند تا بر اساس آن قراردادهای اقتصادی و بازرگانی منعقد نماید؛ اما این آمادگی مشروط به این خواهد بود که ایران در مورد شرایط حقوق بشر در کشور، مبارزه با تروریسم، نابودی سلاح‌های کشتار جمعی و روند صلح خاورمیانه، گام‌هایی بردارد. این شرایط برای دولت ایران در نظر گرفته شده بود...» (بولتن وزارت امور خارجه ایران، ۲۰۰۳: ۸) اگر به این چهار مورد، چالش مهم دیگر یعنی دشمنی ایران با اسرائیل را بیفزاییم، حلقه اختلافات و چالش‌های موجود کامل خواهد شد. این موارد باعث گردیده تا ایران نیز مشابه افغانستان به حوزه امنیتی اروپا و آمریکا وارد گردد.

موارد فوق باعث گردیده است تا روابط با ایران و ورود به موافقتنامه‌های همکاری با این کشور، برای بسیاری از کشورها از جمله افغانستان هزینه‌ها و تبعات سنگینی در پی داشته باشد. به خصوص در شرایط جدید با اعمال تحریم‌های جدید آمریکا علیه ایران باعث گردیده است تا ارتباط با ایران به مثابه خط پایانی بر ارتباط با آمریکا و بالتبع اروپا تلقی گردد که قطعاً روابط فی‌مابین افغانستان و ایران را با مشکلاتی اساسی و جدی مواجه می‌گرداند و آن را تبدیل به یکی از عوامل اصلی واگرایی میان این دو کشور مبدل می‌کند.

۴.۳. هیدروپولتیک هیرمند

موضوع آب که پیشتر به عنوان یکی از عوامل همگرایی و گسترش ارتباطات افغانستان و ایران بیان گردید؛ موضوعی است که در بطن خود، آبستن اختلافات بسیار زیادی است. این اختلافات در خصوص رودخانه مرزی میان افغانستان و ایران عینیت یافته است. لذا موضوع آب به همان میزان که می‌تواند در روابط افغانستان و ایران کارکردی وحدت‌آفرین

داشته باشد، اگر با مدیریت هوشمند و دیپلماسی و توافقات دو جانبه همراه نباشد، می‌تواند به یکی از مسائل مورد اختلاف و از جمله موانع گسترش روابط افغانستان و ایران مبدل گردد. در حال حاضر نیز اختلاف افغانستان و ایران بر سر آب رودخانه هیرمند یکی از موانع گسترش ارتباطات میان این دو کشور محسوب می‌شود.

افغانستان و ایران در سال ۱۳۵۱ معاهده‌ای را در مورد آب رودخانه «هیرمند» به امضاء رساندند که بر طبق آن، افغانستان ملزم به پرداخت حقابه ایران شده است. میزان این حقابه، به طور متوسط ۲۲ متر مکعب در ثانیه -طبق نظر کمیسیون بیطرف هیرمند- و یک مقدار اضافی به میزان ۴ متر مکعب در ثانیه بود که این میزان در سال‌های کم آبی کاهش می‌یافت و دولت ایران نمی‌توانست بر بیشتر از این میزان، حتی در صورت وجود میزان بیشتری از آب در دلتای هیرمند، ادعایی داشته باشد. (حافظ نیا و دیگران، ۱۳۸۵: ۹۸) اختلاف از آنجا آغاز می‌شود که مقامات ایرانی در چند سال اخیر ادعا کرده و می‌کنند که افغانستان با احداث سدهای «کجکی»، «سلما» و «کمال خان» مانع ورود آب به ایران شده است و بر تعهدات خود در قبال ایران پایبند نبوده است. چنانچه رئیس جمهوری ایران چندی پیش در همایش «مقابله با گرد و غبار» در تهران، اعلام داشت که ایران نمی‌تواند در قبال احداث این سدها بی تفاوت باشد؛ چرا که این اقدامات بر استان‌های «خراسان» و «سیستان و بلوچستان» تأثیرگذارند. (خبرنامه سد سازی کابل، ۱۳۹۶: ۵)

در مقابل، دولت افغانستان مدعی است که به آب و همکاری‌های آبی به عنوان عامل همکاری و تفاهم با ایران می‌نگرد و به تعهدات خود و اصول بین‌المللی در چارچوب تفاهمات دو جانبه با ایران عمل کرده و می‌کند. واقعیت آن است که افغانستان به این تعهد خود در قبال ایران همیشه پایبند بوده و خواهد بود. در خصوص آب هیرمند دو

نکته وجود دارد که دولت ایران بدان توجه چندانی نداشته و همین عامل زمینه‌ساز سوءبرداشت‌های بسیاری توسط دولت ایران بوده است. موضوع اول آن است که معاهده همکاری افغانستان و ایران در مورد هیرمند، مربوط به آب هیرمند است و نه رود هیرمند. بنابراین، دولت افغانستان حق دارد که با احداث سد، به منظور مدیریت منابع آبی خود اقدامات لازم را انجام دهد و در عین حال سهم ایران را از آب هیرمند نیز پرداخت نماید. انعقاد قرارداد فی‌مابین افغانستان و ایران و تعیین حقایق ایران به هیچ عنوان با برنامه سدسازی افغانستان مغایرتی ندارد. افغانستان در خصوص حقایق ایران همواره به تعهدات خود پایبند بوده است و تا اکنون هیچ‌گونه گزارشی از عدم پایبندی افغانستان و عدم اجرای تعهداتش اعلان نشده است. گزارش‌های اعلان شده نیز تماماً بر پایه منابع غیر موثق بوده است. در آخرین مذاکراتی که در کمیته‌های مشترک پنج‌گانه به خصوص در کمیته آب بین هیئت‌های دو کشور افغانستان و ایران صورت گرفته است، خود ایران اعتراف کرده است که دولت افغانستان در اجرای تعهداتش صادق بوده است و میزان آبی که سالانه از هیرمند وارد خاک ایران شده است را تأیید کرده است. در سال ۱۳۹۴ طبق گزارش استاندارد سیستان و بلوچستان ۲ میلیارد و یکصد میلیون متر مکعب آب داخل هامون شده است که چیزی بیش از سه برابر مقدار حقایق ایران بوده است. از طرف دیگر در شرایط حاضر زیرساخت‌ها و پتانسیل موجود در مهار آب رودخانه هیرمند در افغانستان موجود نیست و دولت افغانستان توانایی انجام این کار را ندارد. (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۶: ۷)

نکته دوم آن است که بر طبق معاهده ۱۳۵۱، اگر آب‌گیری رود هیرمند در یک سال کمتر از ۵ میلیارد و ۶۰۰ میلیون متر مکعب باشد، حقایق ایران نیز بر اساس معاهده طبق جدول تعیین شده کاهش پیدا می‌کند. بنابراین، اگر چنانچه، کمتر از میزان حقایق ایران

پرداخت شود، این به معنای آن است که آبی در هیرمند وجود نداشته و یا آبگیری آن کمتر از میزان یاد شده بوده است. (همان: ۸)

در کنار این عوامل، برخی عوامل دیگر همچون نبود مطالعات کافی در خصوص توانمندی‌ها و ظرفیت‌های دو جانبه افغانستان و ایران، نگاه مقطعی و کوتاه‌مدت داشتن در خصوص منافع ملی، عدم برنامه‌ریزی و نداشتن استراتژی‌های مشخص و... نیز از جمله موانع گسترش ارتباطات افغانستان و ایران است که به نسبت سایر موانع از اهمیت کمتری برخوردار می‌باشند.

۵. نقش روابط دیپلماتیک و کنسولی در راستای تقویت عوامل همگرایی و حذف عوامل واگرایی

بر اساس فرضیه پژوهش، روابط دیپلماتیک و کنسولی به عنوان نمود خارجی و عینیت یافته مفهوم دیپلماسی در دنیای واقع، اگرچه به عنوان یکی از اجزای ساختار حاکمیتی دو کشور افغانستان و ایران، متأثر از عوامل و موانع فوق است؛ اما ظرفیت و توان تأثیرگذاری بر روندهای موجود را نیز دارا می‌باشد. دیپلماسی موفق می‌تواند منجر به تقویت عوامل همگرایی و دیپلماسی ناموفق می‌تواند موجبات افول و حتی تشدید عوامل واگرایی را فراهم سازد.

اثبات این فرضیه در گرو این نکته اساسی است که با ذکر شمایی کلی از مهم‌ترین علل واگرایی میان افغانستان و ایران می‌توان بدین نتیجه دست یافت که جنس مشکلات و مسائل موجود میان این دو کشور بیشتر از نوع سیاسی است. بنابراین، راه برون رفت از آن را نیز باید در راه‌حل‌های سیاسی جستجو کرد. در این میان از مجموع ابزارهایی که در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در اختیار دولت‌ها قرار دارد؛ دیپلماسی،

حربه‌های اقتصادی، حربه‌های نظامی و ابزارهای فرهنگی (قوام، ۱۳۹۱: ۲۲۴-۲۱۴)، تنها دیپلماسی است که به عنوان راه‌حلی سیاسی تلقی می‌گردد. توضیح آن‌که برای تحقق اهداف و تأمین منافع در عرصه سیاست خارجی و روابط بین‌الملل، دولت‌ها از ابزارها و حربه‌های گوناگونی بهره می‌گیرند. استفاده صحیح از این تکنیک‌ها، در میزان موفقیت واحدهای سیاسی و در رأس آن کشورها، بسیار مؤثر است؛ تا آنجا که در بسیاری از موارد جهت‌گیری‌هایی که دولت‌ها در سیاست خارجی اتخاذ می‌کنند، بر اساس استفاده از ابزارهایی چون دیپلماسی و حربه‌های اقتصادی، نظامی و فرهنگی ارزیابی می‌شوند. برای بهره‌گیری از ابزارهای مزبور در مرحله اجرای سیاست خارجی، باید در روند اتخاذ تصمیم‌ها و اجرای آن‌ها ارتباط منطقی وجود داشته باشد. به عبارت دیگر، چنانچه در فرآیند سیاست‌گذاری‌ها ارزیابی درستی از واقعیت‌های محیط بین‌المللی که استراتژی‌ها در چهارچوب آن‌ها بیان می‌شوند، مورد توجه قرار نگیرند، هیچگاه اهداف سیاست خارجی از قوه به فعل در نخواهد آمد. در همین راستا از میان ابزارها و حربه‌هایی که توسط دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی بکار گرفته می‌شوند، متناسب با نوع بحران‌ها و معضلاتی که با آن مواجه هستند، دیپلماسی اصلی‌ترین و در عین حال تنهاترین ابزاری است که به عنوان راه‌حلی سیاسی از راه تقویت عوامل همگرایی و فراهم ساختن نظام ارتباطات اساسی که دولت‌ها برای برقراری مناسبات بین‌المللی به آن‌ها نیاز دارند. در راستای رفع بحران‌ها و معضلات پیشروی دولت‌ها در صحنه روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اهمیت دیپلماسی در جهان امروز بدان سبب است که دولت‌ها را قادر می‌سازد تا با یکدیگر مناسبات مسالمت‌آمیز برقرار سازند و بدون توسل به زور و قدرت عریان، به تأسیس روابط خارجی اقدام نمایند. (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۵۲۹) چنانچه پطرس غالی

(۱۹۹۲)، دبیر کل دوره‌های پیشین سازمان ملل متحد بیان می‌دارد: «دیپلماسی، اقدام برای جلوگیری از بروز اختلاف‌ها میان طرفین، جلوگیری از تشدید اختلافات موجود و تبدیل شدن آن‌ها به درگیری و در صورت بروز درگیری، اقدام سریع برای مهار آن و برطرف ساختن علل بنیادین درگیری است.» از این گذشته وی مطلوب‌ترین و مؤثرترین شیوه به کارگیری دیپلماسی را در کاهش تنش‌ها، پیش از بروز درگیری - یا در صورت بروز درگیری، اقدام سریع برای مهار آن و برطرف ساختن علل بنیادی درگیری - می‌داند. (همان، ۵۳۲) این موارد در کنار سایر ویژگی‌های دیپلماسی همچون: توانایی در ایجاد سازش میان خواسته‌ها و هدف‌های متعارض، برخورداری از قدرت و توانایی و مهارت کافی در تبیین خواسته‌ها و متقاعد کردن دیگران، بهره‌گیری درست از بدیل‌های گوناگون برای حصول به اهداف، آشنایی با شکل ائتلاف‌ها و اتحادهای موجود میان دولت‌ها و امکان تحول در آن‌ها، به کارگیری تکنیک‌های مناسب در روند اجرای سیاست خارجی، درک و شناخت درست شرایط و مقتضیات بین‌المللی و تجزیه و تحلیل درست وقایع و تحولات جاری (قوم، همان، ۲۱۷، ۲۱۶)؛ باعث شده است تا امروزه دیپلماسی به عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین ابزار، در اجرای سیاست خارجی کشورها، از طرق سیاسی مورد استفاده قرار گیرد. استفاده از چنین ظرفیتی در مواردی که گروه‌های جداگانه مایل به تعامل مسالمت‌آمیز با یکدیگر باشند، می‌تواند عرصه روشنی را فراوری کشورها قرار دهد. در جهان امروز کشورها، بدون دیپلماسی منزوی و واگرا خواهند شد و به جز جنگ گزینه خارجی دیگری را در مقابل سایر کشورها نخواهد داشت. بنابراین، بر اساس فرضیه پژوهش، اگر همگرایی را «گرایش به سوی ایجاد داوطلبانه واحدهای سیاسی بزرگتر، که هر یک از این واحدها به شکل خودآگاهانه‌ای از استفاده و به کارگیری زور در روابط

واحد‌های سیاسی از یکدیگر و فراهم آوردن زمینه‌های بحران و جنگ (افضلی؛ محمد جانی، ۱۳۸۷: ۱۲۴) بدانیم؛ آنگاه دیپلماسی به عنوان هنر و فن اداره سیاست خارجی، تنظیم روابط بین‌المللی و حل و فصل اختلافات بین‌المللی از شیوه‌های مسالمت‌آمیز (طلوعی، ۱۳۸۵: ۴۷۱) که مهم‌ترین ابزار و دستاوردش اقناع مخاطب و اجتناب از بکارگیری زور و تهدید است، می‌تواند در راستای همگرایی دو ملت افغانستان و ایران، نه تنها مهم‌ترین بلکه تنها‌ترین ابزار ممکن باشد. از این رو، روابط دیپلماتیک و کنسولی به عنوان نمود خارجی و عینیت یافته مفهوم دیپلماسی در دنیای واقع، ظرفیت و توان تأثیرگذاری بر روندهای موجود را دارا می‌باشد و نقش فعالی را در راستای تقویت عوامل همگرایی و حذف موانع آن بازی می‌کند. این نقش از نظر نگارنده، مهم‌ترین کارکرد و فایده عملی‌اش می‌تواند در تنظیم سند جامع همکاری‌های مشترک میان دو کشور، عینیت و تجلی یابد که زمینه یکپارچگی سیاست‌های هر دو کشور را در قبال یکدیگر فراهم می‌سازد.

۵.۱. نقش تنظیم سند جامع همکاری‌های مشترک در برون‌رفت از مشکلات و موانع موجود

تدوین سند جامع همکاری‌های مشترک میان افغانستان و ایران که دورنمای توسعه مناسبات این دو کشور را ترسیم می‌کند و می‌تواند به روشنی و به اختصار، اهداف کلی و روش‌های اجرایی و عملیاتی نمودن همکاری‌های مشترک را مشخص سازد. در غیاب چنین سند جامعی، اطلاعات و دانش ما در حوزه توانمندی‌ها و ظرفیت‌های بالقوه یکدیگر محدود و هرگونه اقدامی را تحت‌الشعاع اهداف مقطعی و پروژه‌های کوتاه مدت می‌سازد. نبود استراتژی کلان و جامعی که در قالب سند جامع همکاری‌های مشترک

تدوین نشده باشد، سبب می‌شود تا در روابط دو کشور و به صورتی خاص روابط دیپلماتیک و کنسولی، در دوره‌های مختلف با نگاه‌های متفاوت، شاهد رفتارهایی متضاد باشیم. بطوری‌که زمانی با اتخاذ رویکردی لیبرال دَم از وحدت و اتحاد هر دو کشور می‌زنیم و زمانی با اتخاذ رویکردی واقع‌گرایانه، پیشرفت و توسعه یکدیگر را به مثابه تهدیدی علیه امنیت یکدیگر می‌پنداریم. زمانی با استناد به آموزه‌های اسلامی و سیره نبوی، تمامی مسلمانان را به مثال امتی واحد می‌نگریم و زمانی در کوچک‌ترین مسائل، در خصومت و زبان ارباب و تهدید وارد می‌شویم. زمانی دَم از تمدن مشترک می‌زنیم و زمانی در موضوع آب و مهاجران، به عنوان اهرم فشاری علیه یکدیگر استفاده می‌کنیم. این رفتارها که به صورت سلیقه‌ای در هر دوره‌های اعمال شده است؛ نه تنها سبب سردرگمی بخش بزرگی از مدیران ارشد دولتی شده است؛ بلکه در یک نگاه کلانتر، زمینه‌های چندپارچگی سیاست‌های کلی هر دو کشور را در قبال یکدیگر فراهم ساخته است. این سیاست‌های چندپارچه سبب شده است تا روند همگرایی دو کشور، تحت الشعاع زمینه‌های ناچیز واگرایی و اهداف و پروژه‌های سلیقه‌ای و کوتاه‌مدت قرار گیرد. از اینرو ضرورت تدوین سند جامع همکاری‌های مشترک که ترسیم‌کننده سیاست‌ها و راهبردهای مشخص و برنامه‌های بلند مدت هر دو کشور باشد؛ بیش از پیش احساس می‌شود. این سند جامع باید با اتخاذ رویکردی میانه و فارغ از افراط و تفریط و بر مآخذ نظریه مکتب انگلیسی یا جامعه بین‌المللی که جامع شمول دو نظریه مطرح در عرصه روابط بین‌الملل (نظریه لیبرالیسم و واقع‌گرایی) می‌باشد، تدوین گردد. علاوه بر این، این سند جامع، باید بصورت منطقی و روشن راهکارهایی را جهت تطبیق و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های راهبردی، مشخص نماید. راهکارهایی که هم به مصالح کشور افغانستان و ایران و هم به ملاحظات امنیتی فراوی هر دو کشور نظر داشته باشد. این سند جامع با ویژگی‌های ذکر شده؛

می‌تواند روابط چندپارچه دو کشور را به سوی روابطی بسیط و منسجم هدایت نماید و با در نظر داشتِ منافع و راهبردهای کلان هر دو کشور، از برخوردهای سلیقه‌ای و مبتنی بر منافع کوتاه مدت و یا منافع شخصی و حزبی، جلوگیری نماید.

در راستای تدوین چنین سند جامعی، خوشبختانه افغانستان و ایران کمیته‌های مشترک پنجگانه‌ای را که دربرگیرنده کمیته‌های آب و امنیت، امور مهاجرین، امور اقتصادی و مسائل فرهنگی می‌شود را تشکیل داده‌اند که تاکنون مذاکرات کارشناسی تنها در کمیته‌های آب و امنیت صورت گرفته است که آن هم نهایی نشده است. لذا با توجه به اهمیت تدوین این سند، ضرورت اتخاذ اقدامات جدیتر و فوری‌تری به شدت احساس می‌شود که متأسفانه تاکنون همت کافی از سوی دو طرف در این زمینه مشاهده نشده است.

۶. نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی «عوامل همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران با تأکید بر روابط دیپلماتیک و کنسولی و با اتخاذ چارچوب نظری مکتب انگلیسی (جامعه بین‌المللی یا نظم لاکی) انجام شده است. در پاسخ به پرسش اصلی پژوهش مبنی بر «چیستی عوامل همگرایی و واگرایی در روابط افغانستان و ایران»، یافته‌های زیر حاصل گردید است:

عوامل همگرایی در روابط دو کشور شامل اشتراکات تمدنی مانند زبان، دین، فرهنگ و تاریخ مشترک، منافع اقتصادی مشترک مانند آب، معادن، انرژی، کشاورزی و تجارت، تهدیدات مشترک مانند مبارزه با تروریسم و مقابله با گسترش مواد مخدر، همجواری جغرافیایی و حضور گسترده مهاجران و پناهندگان افغانستانی در ایران و... می‌شود. در

مقابل، عوامل واگرایی شامل موارد مانند غلبه رویکرد واقع‌گرایی بر مناسبات دو کشور، تضاد منافع میان ایران و قدرت‌های غربی در افغانستان و هیدروپلیتیک حوضه هیرمند و... می‌شود.

این پژوهش با مفروض گرفتن تأثیرگذاری روابط دیپلماتیک و کنسولی به عنوان نمود بیرونی و عینیت‌یافته مفهوم دیپلماسی در عرصه واقعی، به نتایج دیگری نیز دست یافته است:

روابط دیپلماتیک و کنسولی در میان چهار ابزار اصلی سیاست خارجی کشورها (دیپلماسی، ابزارهای اقتصادی، ابزارهای نظامی و ابزارهای فرهنگی)، اصلی‌ترین و تنها ابزاری است که از طریق تقویت عوامل همگرا و رفع عوامل واگرا، تأمین‌کننده اهداف و منافع سیاسی، اقتصادی، امنیتی و... دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی به شمار می‌رود. افزون بر این، روابط دیپلماتیک و کنسولی به عنوان وجه عملی دیپلماسی در جهان واقعی، این ظرفیت را دارد که از طریق تدوین «سند جامع همکاری‌های مشترک» بر روندهای موجود تأثیر بگذارد.

تنظیم چنین سندی دارای آثاری به شرح زیر است: جلوگیری از اتخاذ سیاست‌های پراکنده و غیرهماهنگ دو کشور در قبال یکدیگر، ایجاد شفافیت و فضایی عاری از ابهام و تنش در مناسبات دوجانبه، آگاهی از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های متقابل در حل مسائل منطق‌های و مشترک و غلبه‌یابی منافع بلندمدت و راهبردی بر منافع کوتاه‌مدت، مقطعی، شخصی و جناحی.

سرچشمه‌ها

۱. فارسی

- استیفن جکسون، هیگو، ۱۳۹۱، کتاب راهنما برای کمک به افغانستان، از الف تا یا، مترجم: عارف عمار، ترجمه نسخه دهم، کابل، واحد تحقیق و ارزیابی افغانستان.
- افضل‌ی، رسول؛ محد جانی، مصطفی، ۱۳۸۷، همگرایی و واگرایی سیاسی در حوزه کاسپین و حوزه‌های پیرامونی آن، فصلنامه مطالعات سیاسی، شماره ۱.
- براون، لستر، ۱۳۸۱، اقتصاد زیست محیطی (راه حل بحران محیط زیست)، ترجمه: حمید طراوتی، تهران، نشر هوای تازه.
- بوزان، باری، ۱۳۹۴، کاربرد مکتب انگلیسی در روابط بین الملل، ترجمه سید جلال دهقانی فیروزآبادی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- پهلوان، چنگیز، ۱۳۷۷، افغانستان، عصر مجاهدین و برآمدن طالبان، تهران، انتشارات قطره.
- حافظ نیا، محمد رضا؛ مجتهدزاده، پیروز؛ علیزاده، جعفر (هیدروپلتیک هیرمند و تأثیر آن بر روابط سیاسی ایران و افغانستان، فصلنامه برنامه‌ریزی و آمایش فضا، دوره ۱۰، شماره ۲.
- خرازی محمودوندی آذر، زهرا، ۱۳۸۸، تأثیر دیپلماسی فرهنگی بر منافع ملی کشورها، مجله مدیریت فرهنگی، سال سوم، شماره ششم.
- خزائی، احمد رضا، ۱۳۹۳، دیپلماسی پیامبر (ص) و ابزارهای توسعه روابط بین‌الملل با سایر دولتها، پژوهشنامه روابط بین‌الملل، دوره ۷، شماره ۲۸.

- خسروی، علیرضا؛ میرمحمدی، مهدی، ۱۳۹۳، مقدم‌های بر تحلیل سیاست خارجی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، ۱۳۹۵، کلیات روابط بین‌الملل، تهران، نشر مخاطب.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال، ۱۳۹۵، جامعه بین‌الملل و نظم جهانی: درآمدی بر مکتب انگلیسی، تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.
- روشن، علیرضا، ۱۳۹۶، صلح پایدار کانتی و نظریه لیبرالی روابط بین‌الملل، تهران، نشر نی.
- ریاست عمومی تجارت بین‌المللی، ۲۰۱۴، مرور بر تجارت افغانستان ۲۰۱۳-۲۰۰۹، کابل، وزارت تجارت و صنایع افغانستان ج.ا. افغانستان.
- سجادی، عبدالقیوم، ۱۳۸۸، دیپلماسی و رفتار سیاسی در اسلام، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- سکتور عمومی انکشاف سکتور خصوصی افغانستان، ۲۰۱۴، فرصت‌های سرمایه‌گذاری در افغانستان، کابل، وزارت تجارت و صنایع.
- سیف‌زاده، سید حسین، ۱۳۷۶، مبانی و مدل‌های تصمیم‌گیری در سیاست خارجی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- صالحی امیری، رضا؛ محمدی، سعید، ۱۳۹۲، دیپلماسی فرهنگی، تهران، گروه انتشاراتی ققنوس.
- صفی‌افضلی، آمنه، ۱۳۷۰، علائق و پیوندهای مذهبی، تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مردم افغانستان و ایران، در: مجموعه مقالات دومین

سمینار افغانستان، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران.

- طلوعی، محمود، ۱۳۸۵، فرهنگ جامع علوم سیاسی، تهران: نشر علم.
- طلوعی، محمود، ۱۳۸۵، فرهنگ جامع علوم سیاسی، تهران: نشر علم.
- فدوی، حبیباله؛ کنعانی، مهدی، ۱۳۹۵، تحلیل واگرایی‌های سیاسی-امنیتی در روابط ایران و پاکستان، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی، سال هفتم، شماره بیست و نهم.
- فروتن، یعقوب، ۱۳۹۴، بررسی جمعیت شناختی مسلمانان در جهان معاصر، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال پنجم، شماره سوم.
- قوام، عبدالعلی، ۱۳۹۱، اصول سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- کمیته نظارت استراتژی انکشاف ملی افغانستان، ۱۳۸۶، استراتژی سکتور معادن: ۱۳۹۱-۱۳۸۷ (۲۰۱۳-۲۰۰۸)، کابل، استراتژی انکشاف ملی افغانستان.
- گریفیتس، مارتین، ۱۳۸۸، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، مترجم: علیرضا طیب، تهران، نشر نی.
- ماتسو، کوئی چیرو، ۱۳۸۲، آب میراث مشترک بشر، ترجمه: حمید رضا نعیمی، روزنامه همشهری، ۱۳۸۲/۲/۱، شماره ۳۰۲۹.
- منادی، سید مهدی، ۱۳۹۳، سیاست خارجی افغانستان در قبال ایران، در: سیاست خارجی افغانستان در سپهر همکاری‌های منطقه‌ای، ۱۳۹۳، کابل، مرکز مطالعات استراتژیک وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی افغانستان.

- هایدگر، مارتین، ۱۳۹۳، زبان خانه وجود: گفتگوی هایدگر با یک ژاپنی، مترجم: ناصر جهانبخش، تهران، انتشارات هرمس.

۲. انگلیسی

- Abbasi-Shahvazi, Mohamad Jalal & Hossein Mahmodian & Rasoul Sadeghi (2008), "Second-generation Afghan in Iran: Integration, Identity, and return". Kabul: Afghanistan and Research Evaluation Research.
- AIAS and HCID(2008), "Afghanistan's Other Neighbors: Iran, Central Asia, and China", Conference Report, Istanbul, Turkey.
- Braden, K, Shelly, f, 2000, Engaging Geopolitic, London, Person Education.p..108
- Hass ernest, international regation: the European and the universag Process, in: London: Penguin, .(1972
- ILO-UNHRC(August 2008), "Research study on Afghan Deportees from IRAN". Cooperation Towards Comprehensive Solutions For Afghan Displacement .
- Jenkins, Philip(2006), demographics, Religion, and Future of Europe: Pew Research Center(2012), The Global Religious Landscape.
- World Bank(2017), Afghanistan Development Update, Vienna, World Bank Group

۳. سایت‌ها:

- خبرنامه، سدسازی کابل، نگرانی‌های تهران و پیامدهای استراتژی مدیریت آب افغانستان، تاریخ انتشار: ۱۵ سرطان ۱۳۹۶، درج در:

[http://khabarnama.net/blog/06/07/2017/iran-concerns-over-afghanistan-dam-constructions. /](http://khabarnama.net/blog/06/07/2017/iran-concerns-over-afghanistan-dam-constructions./)

- خبرگزاری مهر، معاون سفیر افغانستان در ایران در گفتگو با مهر، مشکلات آبی ایران و افغانستان با حسن نیت قابل حل است، تاریخ انتشار: ۲۸ مرداد ۱۳۹۶، درج در:

<https://www.mehrnews.com/news/4056214/مشکلات-آبی-ایران-و-افغانستان-با-حسن-نیت-قابل-حل-است>

- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری سال (۱۳۹۰) جمعیت بر حسب تابعیت و استان، درج در:

<http://salnameh.sci.org.ir/TableShow/printversion.aspx>.

- پوپل، کریم (۲۰۱۲)، ظرفیت و پوتانشیل تولید انرژی در افغانستان، درج در:
- <http://www.said-afghani.org/seite-makalat/karim-popal/sakaer-afghanistan-15.03.2012.pdf>.

- دانش، سید نادر، نشریه الکترونیکی راه ما، ص ۲، ارگان نشراتی تشکیلات موقت انسجام اعضای حزب وطن در خارج، درج در:

<file:///C:/Users/abdollah/Downloads/afghanistsn%20shash%20manbai%20naft%20wa%20gas.pdf>.

Afghanistan's Web Site, available at:

<http://www.afghanistans.com/Information/People/Religion.htm>.